

یغما

سال بیست و یکم

شماره دوم

اردیبهشت ۱۳۴۷

محرم - صفر ۱۳۸۸

شماره مسلسل ۲۳۶

فهرست مندرجات

صفحه :

۵۷	یادی از حقوق بشر	: دکتر محمدعلی اسلامی
۶۷	شاعر سیاستمدار	: حبیب یغمائی
۶۹	امپراطوری صفویه	: دکتر باستانی پاریزی
۷۴ ✓	نامه استاد مینوی	: مجتبی مینوی (امریکا)
۸۴	رجال دوره قاجاریه	: حسین سعادت نوری
۸۸	تبریک عید	: صفوی شاعر - از هند
۸۹ ✓	کشتی در خاک یزد	: ایرج افشار
۹۴	مفاخر ملی	: مسعود فقیه
۹۶	حمام بهنه سمنان	: عبدالرفیع حقیقت
۹۸	حج	: حسین شمس
۱۰۰	برنامه چهارم	: مهندس اصفیا
۱۰۴	احجاجات و توضیحات	

نشریه ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه های مجازی، تشویق به مطالعه، و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط سایت های باشگاه ادبیات و کتاب فارسی تهیه شده است.



باشگاه ادبیات

<http://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

<http://bashgaheketab.blogspot.com/>



به هر کجا می‌خواهید سفر کنید
اما
یخدان و ترموس کلمن وافر اموش نکنید
یخدان و ترموس کلمن
بهترین رفیق سفر

مشخصات

ترموس و یخدان های نقلی

- * جدار یخدان و ترموس های نقلی دارای یک لایه عایق کاذب است که کمترین انرژی ورود و خروج حرارت جلوگیری کند.
- * پلاستیک داخلی یخدان و ترموس های نقلی یو میگرد و انعطاف و آب داخل آن را بیرون میگرد و پس از مدتی کوزه یوسه یوسه میگرد.
- * یخدان و ترموس های نقلی خیلی زود میگرد شیر آن چکه میگرد و در کس خارجی آلیاژی دوام است زود ترک میگرد.
- * ترموس های شیشه ای بادگلی میگرد و توگرد خطر میگرد.

مشخصات

ترموس و یخدان کلمن آمریکا و کانادا

- * جدار فلزی یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا دارای یک طبقه عایق مخصوص است که از ورود و خروج حرارت بطور کامل جلوگیری میگرد.
- * پلاستیک داخلی یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا از جنس مخصوص و منحصر بفردی است که یو نمیگرد و رنگ نمیگرد ترک نمیگرد و تمام زوایای آن قابل تعمیر گردن است.
- * یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا در رنگهای زیاده چکه نمیگرد بسیار زیاده و زیاده است تمام زوایای آن آب گرم داده شده است و در کس خارجی نرزی آن میگرد و پلاستیک آن از جنس ترموپلاست است.
- * نشانی است.

توجه فرمائید فقط کلمن ساخت آمریکا و کانادا ایشما عرضه شود



Coleman



مسابقه ادبی مقدس

به مناسبت آغاز پانزدهمین قرن بعثت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ، و انعقاد جشنی در ۲۷ رجب ۱۳۸۸ (۳۸ مهر ۱۳۴۷) در حسینیه ارشاد .

از شاعران محترم پارسی زبان دعوت می شود که در سرودن اشعاری، اعم از قصیده یا نوع دیگر شعر، در ستایش مقام حضرت ختمی مرتبت طبع آزمائی فرمایند. بدیهی است شرکت در این مسابقه مقدس متضمن معانات و ثواب هر دو جهان است با این همه از طرف مؤسسه حسینیه ارشاد به گویندگانی که اشعارشان در درجه اول و دوم و سوم تشخیص داده شود به ترتیب هفت هزار و بیست هزار و ده هزار ریال اهدا خواهد شد .

کلیه اشعار در کتابی جداگانه نیز انتشار خواهد یافت .

از شاعران بزرگوار توقع دارد که در این مسابقه مقدس شرکت فرمایند و منظومه خود را از تاریخ نشر این اعلان تا آخر مردادماه ۱۳۴۷ بوسیله مطمئن بفرستند .

اسامی محترم داوران مسابقه بعداً اعلام خواهد شد .

نشانی: طهران - خیابان شاه آباد - کوچه ظهیرالاسلام

دفتر مجلات و نشریات - تلفون ۳۰۵۳۴۴

اردی بهشت ماه ۱۳۴۷

یغما

شماره مسلسل ۲۳۵

سال بیست و یکم

اردیبهشت ماه ۱۳۴۷

شماره دوم

یادی از «حقوق بشر»

کنفرانس جهانی حقوق بشر که در این ماه ، در پایتخت کشور ما منعقد گردیده است ، جای آن دارد که بار دیگر همه کسانی را که جز « خور و خواب و خشم و شهوت » مفهوم دیگری هم برای زندگی انسان قائل هستند ، به تأمل وا دارد .

انعقاد چنین مجمعی در ایران که کشور گرم و سرد چشیده ای است و یکی از انسانی ترین و دنیائی ترین فرهنگ ها را به جهان عرضه کرده ، حاکی از حسن انتخاب پرمعنائی است ، و از آنجا که بشر هیچ گاه از امیدوار بودن خسته نمیشود ، باید امیدوار باشیم که این واقعه بتواند قدم جدی ای در راه خروج « حقوق بشر » از بن بست کنونیش بردارد .

دنیای امروز ، دنیائی است گرانبار از تناقض . در حالی که انسان در زمینه علم و فن پیشرفت های معجزه آسا کرده ، از جهت « آدمیت آدمی » به یکی از سیاه ترین

دورانهایش بازگشته . آنقدر نمونه‌های روشن از قساوت و دورویی و نابکاری و خودخواهی بشر متجدد در برابر ما هست ، که در اینجا برای توضیح مطلب محتاج به ذکر دلیل یا نمونه‌ای نیستیم . تنها بارقه‌امیدی که باقی میماند این است که بشریت ، منبع مرموز و عظیمی است ، مانند دریا ، پیوسته در حال نوشدن و جنبش و دگرگونی و موج بر موج افکندن ، و هرگز ، حتی در عین ظلمت از زائیدن و زایاندن باز نمیماند .

مفهوم حقوق بشر در دنیا ، که پانزده سال تر از آن است که بتوان آن را منتسب به تمدن خاصی یا دوره خاصی کرد . همه مذاهب ، همه کتب بزرگ حکمت و ادب از آن دم زده‌اند . در همین ادبیات و عرفان خود ما هزاران کلام بدیع در دعوت به برابری و برادری و نوع دوستی و ستایش آزادگی و محبت و پرهیز از جنگ و تعصب ، به بیان آورده شده است .

قدم تازه‌ای که در مغرب زمین ، در اواخر قرن هجدهم برداشته شد این بود که حقوق بشر را تحت اصولی معین و مشخص کرد و سازمانهای سیاسی کشور را طوری بنیان نهاد که بتوانند صیانت آن را تأمین کنند . برای این منظور اول از همه آمدند و گفتند که حق حاکمیت با مردم است ، و چون اعمال مستقیم آن ممکن نیست ، آنان این حق را از طریق نمایندگان که آزادانه انتخاب میکنند ، بکار خواهند برد ، بعد ، حق آزاد بودن را عنوان کردند و گفتند که هر فرد باید تا جایی که آزادیش به آزادی دیگران لطمه نزده است ، آزاد بماند .

این فکر و اصول از نظریه حقوق فطری سرچشمه گرفت که بعنوان سنگر و پناهگاهی در برابر خودسری و استبداد حکام قرون وسطی ابداع گردیده بود . حقوق فطری میگفت ، انسان برای آنکه بتواند زندگی انسانی داشته باشد ، ناگزیر باید از حد افل بعضی حقوق برخوردار بماند و اگر این حقوق اصلی از او سلب گردد ، زندگی او تا سر حد زندگی حیوان تنزل خواهد کرد . قرن هجدهم امتیاز دیگری که داشت این بود که حقوق انسان را از مذهب جدا کرد و بشر را من حیث بشر ، شایسته داشتن حقوق اولیه دانست . این حقوق در اعلامیه استقلال

امریکا که باید آن را نخستین سند در باره حقوق بشر دانست، اینطور برشمرده شده: «حق حیات، حق آزادیستن، و حق جستجوی خوشبختی»^۱. در اعلامیه حقوق بشر فرانسه که سه سال بعد از اعلامیه استقلال امریکا تدوین گردید، این حقوق: «حق آزادی، حق مالکیت، حق امنیت و حق مقاومت در برابر ستم» اعلام گردید^۲.

حقوق بشر بر مبنای اعلامیه فرانسه، در قرن نوزدهم، در کشورهای صنعتی کم و بیش به کار بسته شد، اما نه در امریکا توانست از تبعیض نژادی مانع گردد، و نه در اروپا، کمترین راهی بسوی سرزمین‌های مستعمره بگشاید. اروپا برای حفظ استیلای سیاسی و اقتصادی خود، حقوق بشر را در باره سایر ساکنان زمین نادیده گرفت، چنانکه گفتی دو نوع بشر در دنیا خلق شده بود: اروپائی و غیر اروپائی، و دسته اول به خود حق می‌داد که دسته دوم را بصورت نیمه برده بنگرد. شومی این طرز فکر، سرانجام دامن اروپا را گرفت و باعث شد که این قاره، کانون دو جنگ از هولناک‌ترین جنگهای دنیا گردد و خشاک و تر و بی‌گناه و باکناه در آتش آن بسوزند.

پس از خاتمه جنگ دوم، حقوق بشر از نو عنوان شد. آثار جنگ در اروپا و امریکا و تحولاتی که بر اثر آن در سایر سرزمین‌ها ایجاد شده بود، سران کشورهای فاتح را بر آن داشت تا بار دیگر به یاد حقوق انسان بیفتند، و بدینگونه

۱- اعلامیه استقلال امریکا در سال ۱۷۸۶ میلادی بدست حفرسن نوشته شد، و نمایندگان سیزده ایالت آمریکا با امضاء آن، استقلال ورهائی کشور خود را از استعمار انگلستان اعلام کردند.

۲- اعلامیه حقوق بشر فرانسه در سال ۱۷۸۹، از طرف مجلس مؤسسان فرانسه تصویب گردید. این اعلامیه که دارای هفده اصل و یک مقدمه است، مهم‌ترین سند در باره حقوق بشر است، و می‌توان گفت که منشاء و الهام بخش قوانین اساسی دنیا قرار گرفته است. در این سند معظّم از آزادی و برابری بشر و حقوق طبیعی و انتقال ناپذیر او، و حق حاکمیت ملت‌ها و حکومت قانون و منع توقیف غیرقانونی افراد و حرمت آزادی عقیده و اجتماعات و مذهب و بیان، و حق مردم در آگاهی بردخل و خرج کشور، یاد شده است. اعلامیه جهانی حقوق بشر که در سال ۱۹۴۸ از طرف مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب گردید، تا حد زیادی از اعلامیه حقوق بشر فرانسه الهام گرفته است. قانون اساسی ما نیز در متمم خود (فصل مربوط به حقوق ملت ایران) اصول کلی آن را در خود گنجانده است.

اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب رسید و اکثر دولت‌های عضو، پای‌بندی خود را به آن اعلام کردند.

در مقدمه این اعلامیه چنین آمده :

نظر به اینکه احترام به حیثیت همه افراد خانواده بنی آدم، و شناخت حقوق برابر و انکارناپذیر آنها، مبنای آزادی و عدالت و صلح در جهان است،
نظر به اینکه انکار یا خوار شمردن حقوق بشر، منتج به اعمال وحشیانه‌ای شده است که وجدان بشریت را معذب کرده، و نیز چون استقرار دنیائی که در آن همه افراد بشر آزادی بیان و اندیشه داشته باشند و از قید وحشت و مذلت آزاد بمانند، بلندترین آرزوی عامه مردم شناخته شده،

نظر به اینکه حفظ حقوق بشر، از طریق يك نظام قانون، ضرورت اصلی دارد، تا مردم ناگزیر نشوند که برای مقابله با ستم و شقاوت، آخرین چاره را در عصیان بجویند،

نظر به اینکه ملل عضو سازمان ملل متحد، در منشور خود، از نو اعتقاد خویش را به حقوق اساسی بشر، و حیثیت و ارزش ذاتی مرد و زن اعلام کرده‌اند و مصمم‌اند که پیشرفت اجتماعی و برقراری بهترین امکانات زندگی همراه با آزادی را، تسهیل و تشویق کنند،

نظر به اینکه دولت‌های عضو، متعهد شده‌اند که با همکاری سازمان ملل متحد، حرمت واقعی و جهانگیر حقوق و آزادیهای اساسی را تضمین کنند،
نظر به اینکه ادراك مشترك این حقوق و آزادیها، ضامن اجرای کامل این تعهد است،

نظر به اینکه فراهم کردن زمینه برای بسط روابط دوستانه بین ملت‌ها، ضرورت دارد، ...

و پس از این مقدمه، طی سی اصل، تمام حقوق و آزادیهایی که رعایت آنها، برای حفظ حیثیت انسانی و آرامش و سلامت دنیا، لازم تشخیص داده شده، بر شمرده شده است.

اکنون سؤالی که پیش می‌آید این است که چرا اجرای اعلامیه جهانی حقوق بشر با شکست روبرو شده است؟ جواب روشن است. کسانی که اجرای حقوق بشر را مغایر با منافع و امیال خود می‌دانسته‌اند، به انواع طرق در صدد مسخ یا پایمال کردن آن برآمده‌اند، و چون این عده همه وسایل مادی و معنوی را در اختیار داشته‌اند، با سانی توانسته‌اند که در منظور خود از ناآگاهی و پراکندگی مردم استفاده کنند.

حقوق بشر، نه از طریق حرف و کلام، بلکه از جانب عمل به این روز افتاده است، مشکل و ترازدی دنیای امروز از فاصله بین ظاهر و باطن و حرف و عمل سرچشمه می‌گیرد. سازمانهای سیاسی که بر اساس دموکراسی و حقوق مردم می‌بایست پی‌ریزی کردند، بظاهر پدید آمده‌اند، ولی از معنا و جوهر و ماده حیاتی خود خالی نگه داشته شده‌اند.

از آفریقای جنوبی و رودزیا که بگذریم (گرچه آنها هم روش خود را بنحوی توجیه می‌کنند) گمان نمی‌کنم هیچ زمامداری، هیچ فرد مؤثری در دنیای امروز باشد که به صراحت بگوید باید آزادی را از بین برد، عدالت را نابود کرد، بین سفید و سیاه و دارا و ندار و زن و مرد، تبعیض قائل شد، یا قانون را بنفع اقلیتی وضع و اجرا کرد. لیکن همه اینها در مرحله حرف مانده است. اگر اینان در ادعاهای خود کمی صداقت می‌داشتند، دنیا در این مرداب جنگ و نفاق و نکبت غوطه نمی‌زد.

امروز تعداد زیادی کشور در دنیا هست که با گورستان هستند، یا غلغلستان. در هر نقطه‌ای از دنیا که مردم در انتخاب حکومت خود دست نداشته باشند. یا بنحوی از انحاء به او اعتقاد نورزند، نوعی مبارزه پنهان یا آشکار بین مردم و دستگاه حکومت هست. دفاعی که حکومت‌ها در برابر این غش و جوشش یا بغض یافته‌اند، زور و تبلیغ است؛ به يك دست تازیانه دارند و به دست دیگر شهر فرنگ، تا با تازیانه او ا بترسانند و با شهر فرنگ سرش را گرم کنند. بدبختی این است که همه اعمال ضد حقوق، در زیر پوشش آراسته سازمانهای سیاسی منطبق با اصول

حقوق بشر، فعل و انفعال می‌یابد .

برای آنکه نخستین قدم در راه احیاء حقوق بشر برداشته شود و موضوع از این صورت ریا آمیز و مسخره بیرون آید ، باید به نکات بدیهی ذیل توجه کرد :

۱- اول از همه ، باید به ریشه‌های درد پی برد و صمیمانه در صدد علاجش برآمد . درد اول ، درد اقتصادی است . بیش از نصف مردم دنیا گرسنه‌اند و ایجاد هماهنگی و تفاهم دردنیائی که بین فقیر و غنی يك چنین فاصله وحشت‌آوری است ، امکان‌پذیر نمی‌باشد . این امر دو جنبه دارد ، یکی بین‌المللی و دیگری داخلی . از نظر بین‌المللی ، کشورهای دنیا به دو دسته فقیر و غنی تقسیم شده‌اند . کسی این توقع را ندارد که ملّت‌های غنی بیایند و قسمتی از ثروت خود را به ملّت‌های فقیر بدهند . ولی کاملاً مشروع و معقول است که از کشورهای ثروتمند صنعتی خواسته شود که اگر ادّعای تمدّن و اعتقادی به حقوق بشر دارند ، لااقل از استثمار مستقیم و غیرمستقیم سرزمین‌های فقیر دست بردارند و در داد و ستد و رابطه اقتصادی با آنها ، روش منصفانه‌تری در پیش گیرند . امّا کشورهای فقیر باید در داخل خود قدم‌های قاطع برای ایجاد نظم اقتصادی عادلانه‌تری بردارند ، تا فاصله میان دارا و ندار کوتاهتر گردد .

منظور از نظم جدید اقتصادی آن نیست که يك طبقه پول‌اندوز تازه‌بدوران رسیده ، جانشین طبقه ثروتمند قدیم بشود ، مثلاً مقاطعه‌کار جای ملاکرا بگیرد و تولیدکننده حریص ، جای تاجر رباخوار را . منظور این است که از تراکم ثروت در دست عده‌ای معدود و انحصارها جلوگیری گردد ، و همه مردم کم و بیش بر حسب استعداد خود ، در برخورداری از مواهب مملکت ، شریک شوند .

درد دوم ، درد نادانی است . البته نادانی با بیسوادی ملازمه دارد ، اما نباید در این اشتباه ماند که هر کس قادر به خواندن و نوشتن شد ، از جهل بیرون می‌آید . سواد ، وسیله است نه غایت ، زمانی سودمند واقع می‌شود که چشم مردم را به روی جنبه‌های شریف زندگی بگشاید . و گرنه ، اگر بیسوادها با سواد شوند ، برای آنکه مطالب سکسی و شرح جنایات و اوراق تبلیغاتی راست و دروغ به خوردشان

داده شود، و وسیله تازه‌ای برای برافروختن هواهای آنها در دستشان قرار گیرد، بی شک زبان سواد بیشتر از نفعش خواهد شد. این قابل انکار نیست که برای آنکه مردم روش زندگی درست را بیاموزند و مصلحت فردی و ملی خود را تشخیص دهند، باید سواد کسب کنند، ولی این را هم نباید فراموش کرد که سواد تیغ دو دم است.

درد سوم را باید در بیماری **عدالت اجتماعی** جست. بشر امروز، فرقی با گذشتگان آن است که حالت تسلیم و رضا و توکل را ترک گفته، و خود را سزاوار داشتن حقوقی می‌داند. در رأس همه آنچه او می‌خواهد، عدالت قرار دارد. عدالت، بزبان ساده، یعنی به هر کس هر چه مستحق آن است دادن، و این استحقاق را از روی معیار و اصولی سنجیدن.

در همین دنیای امروز ما، حتماً لازم نیست که کسی رنگ پوستش سیاه باشد تا مورد ظلم و تبعیض قرار گیرد! تبعیض هم نژاد نسبت به هم نژاد بهیچ وجه کمتر از تبعیض سفیدان نسبت به سیاهان نیست. این قلب حقیقت و فریبکاری است اگر بخواهیم تبعیض را در روزگار خود به رابطه بین سفید و سیاه محدود کنیم.

اگر در کشوری، در تعیین سرنوشت مملکت، مشروط به داشتن روش و فکر خاصی گردید، و با هر کس که خارج از این روش و فکر خاص بود، معامله محجور و مطرود شد، این می‌شود تبعیض. هر جا انحصار پیدا شد، چه در اقتصاد و چه در سیاست تبعیض و بی‌عدالتی هم همراهش هست. هر دسته‌ای که ادعا کند فقط ما می‌فهمیم و دیگران نمی‌فهمند، فقط ما حق فرمانروایی داریم و دیگران محکوم به اطاعت کردن‌اند، فقط ما حق حرف زدن داریم و دیگران باید صم بکشد، و این ادعای خود را بازور بر کرسی بنشانند مرتکب تبعیض شده است، نظیر همان تبعیضی که در آفریقای جنوبی و رادوزیا و انگولا، در مورد سیاهان به کار برده می‌شود. قول پر معنائی به بزرگمهر حکیم نسبت داده شده است که گفت «همه چیز را همگان دانند».

سومین نکته آن است که باید به ملت‌ها در برابر دولت‌ها وسیله دفاع و

دادخواهی داد. حقوق بشر از جانب چه کسی باید مراعات شود؟ از جانب دستگاهی که قدرت عالی کشور در دست اوست و این حکومت است. بنابراین اگر فقط نمایندگان حکومت ها دور هم بنشینند و بخواهند راه حلی برای جلوگیری از تجاوز احتمالی خود بیابند، باید آنها را دارای حسن نیت خارق العاده تصور کرد تا بتوان امیدی به نتیجه کار بست.

موضوع تأمین حقوق بشر، واقعاً خطرناک تر و حیاتی تر و پیچیده تر از آن است که بتوان از دولت ها انتظار داشت، که ولو با حسن نیت، بتوانند آن را برآورده کنند. این امر محتاج همکاری خود مردم، همکاری همه افراد با فرهنگ و آزاده در سراسر جهان است. از این رو، من تصویری کنم که ایجاد یک «مجمع جهانی هواداری از حقوق بشر»، بدون وابستگی دولتی، مرکب از متفکران نیک اندیش همه کشورها، قدم مؤثری در این راه می تواند باشد باین معنی که نخست در هر کشور، یک «انجمن ملی» تشکیل بشود و سپس نمایندگان آنها در یک «مجمع جهانی» جمع شوند و برای اجرای «اعلامیه جهانی حقوق بشر» و تکمیل و تطابق آن با زمان با سازمان ملل متحد همکاری و چاره ای اندیشی کنند.

کشور ما با سابقه و سرمایه فرهنگی عمیق و انسان ای که دارد، می تواند در این راه پیش قدم شود. این امر در مرحله اول، مستلزم تشکیل هیئتی از افراد باهمت است که به وظیفه انسانی خود آگاه هستند و آماده اند تا صمیمانه در راه تحقق حقوق بشر قدم بردارند.

ما امیدواریم که همه صاحب نظران با علاقمندی به این موضوع عطف توجه کنند، و هر پیشنهاد یا نظریه ای در این زمینه داشتند برای نشر بفرستند. این بس نیست که حقوقی برای افراد یک کشور شناخته گردد، باید خود مردم نیز نشان دهند که نسبت به حقوق خود آگاه هستند و قدر آن را می دانند، و این بر عهده افراد روشن بین و دل آگاه و معتقد به اصول است که در این راه مبین و ترجمان فکر و احساس جامعه خود گردند.

ترقی واقعی در یک کشور، تنها محدود به ایجاد تحول در امور مادی نمی تواند

باشد . تأمین رشد معنوی يك قوم ، ایجاد هماهنگی و حسن تفاهم و اعتماد بین فرمانروا و فرمانبر ، حفظ حیثیت انسانی از راه احترام به قانون و اصول ، از پایه های اولیه است که ترقی و سلامت يك قوم بر آنها بنا نهاده می شود ، و این میسر نیست مگر از طریق احترام و اعتقاد به حقوق ذاتی بشر . احترام و اعتقاد هم بین دولت و ملت متقابل است ، اگر از يك سو نباشد ، از سوی دیگر هم نخواهد بود . عدم توجه به این اصل اساسی ، موجب انهدام بنیه معنوی و اخلاقی و ایجاد بی تعادلی و کسینختگی در جامعه خواهد شد ، بنحوی که جبران و ترمیمش به این آسانها میسر نباشد ، حتی در این صورت پیشرفت واقعی مادی نیز امکان ناپذیر خواهد بود .

چون هنوز کنفرانس تهران کار خود را پایان نداده ، ما از نتیجه کارش بی خبریم ، ولی اگر نتوانسته باشد در راه احیای حقوق صدها میلیون مردمی که در سراسر دنیا رنج می کشند و تحقیر می شوند ، قدمی بردارد ، دلیل تازه ای به دست خواهد داد از بحران عمیقی که دنیای کنونی در آن غوطه وراست .

اردیبهشت ۱۳۴۷

محمد علی اسلامی ندوشن





کنفرانس حقوق بشر - طهران
 به ریاست والا حضرت اشرف پهلوی
 اردی بهشت ماه ۱۳۴۷
 جناب عبدالرحمن پژواک نماینده افغانستان
 در هنگام سخن رانی (زبان انگلیسی)

شاعر سیاست مدار

عبدالرحمن پژواک نماینده دائمی افغانستان در ملل متحد که اکنون در کنفرانس حقوق بشر در طهران ریاست هیئت کشور افغانستان را دارد یکی از دانشمندان و شاعران بنام زبان دری است که در زبان های انگلیسی و فرانسه و عربی تبحر دارد. وی فرزند مرحوم قاضی عبدالله از علمای افغانستان است و در سال ۱۳۹۸ هجری منولد شده . پس از تحصیلات عالی به در خدمت وزارت امور خارجه افغانستان درآمده، مدت ها در انگلستان و امریکا سفیر کبیر بوده، و در بیشتر مجامع بین المللی نمایندگی افغانستان را داشته و همواره با ایمان تمام و منطق مستدل از حقوق ملت خود و از حقوق بشری دفاع فرموده است .

بی شائبه اغراق پژواک از شخصیت های ارجمند جهان و از افتخارات مشرق زمین است . در شعر او لطافت تغزلات فرخی و استواری قصاید عنصری و سوزناکی گفتار مسعود و طربناکی سخن منوچهری نهفته است . استاد خلیل الله خلیلی را در ستایش او قصیده ای است که این چند بیت از آن قصیده است :

کاروان فرخی رفت آن جرس ها شد خموش
وان نواها شد نهان در پیچ و تاب روزگار
در فروغ خامه وی می کنم اکنون سراغ
آتش زان کاروان گر مانده باشد یادگار
باستانی شیوه ها آمیخته در سبک نو
با دو شیوه می نماید در معانی ابتکار
نثر من در پیش نثرش چون خزف پیش گهر
نظم او پهلوی نظم همچو گل پهلوی خار
پژواک تاکنون در حدود سی کتاب و رساله تألیف و ترجمه فرموده و دیوان مختصری از اشعارش که متضمن پنجاه و چند قطعه است در افغانستان به چاپ رسیده ، که برای نمونه چند بیت یکی از آن قطعات انتخاب می شود .

روزی که هر که را بخودش وا گذاشتند	ما را در اختیار دل ما گذاشتند
آتش فکند دهر به هر آشیان که یافت	جز آشیانه ای که به عنقا گذاشتند
بشکست هر چه بود درین عهد روزگار	جز مهر غم که بر دل دانا گذاشتند
مردان که راز خویش هویدا نمی کنند	صد معنی نهفته در ایما گذاشتند
دل در خور زبونی یأس و امید نیست	آن را چرا بدست تمنا گذاشتند
ساقی مشو ملول که خوش اتفاق بود	امشب مرا اگر بتو تنها گذاشتند
در چشم اختران نتوان خواند بی شراب	آن رازها که در دل شبها گذاشتند
بعد از هزار دور چو نوبت بما رسید	ساغر بطاق و وعده بفردا گذاشتند
موی سپید بر سر مستان من نگر	چون پنبه ای که بر سر مینا گذاشتند

رطل گران کشیدن و مستانه زیستن بار امانتی است که بر ما گذاشتند
 پژواک شاد باش که یاران بزم خویش جای ترا بدیده نه بیجا گذاشتند
 این دانشمند بزرگ در کنفرانس حقوق بشر در طهران، روز سوم اردیبهشت ماه
 ۱۳۴۷ خطاب به ای جامع به زبان انگلیسی ایراد فرمود که اصل و ترجمه آن درجراید ایران
 و جهان منتشر شده است، پژواک در پایان سخنرانی مطالب و مرام خود را در این ده جمله
 خلاصه فرمود:

۱ — سوگند و تعهد کامل بر اینکه اعمالی اختیار کنیم که تأمین حقوق بشری جهانی
 شود. این وظیفه نخستین این کنفرانس است و یگانه دلیلی است که ضرورت انعقاد کنفرانس
 را ثابت می کند.

۲ — درخواست به تطبیق اسناد قوانینی که تاحال به تصویب رسیده بدون تأخیر
 و در ظرف سال ۱۹۶۸ یعنی سال حقوق بشر.

۳ — درخواست تصویب یک میثاق برای آزادی اطلاعات و مطبوعات که قدرت تکلیف
 و تعهد را از جانب حکومت ها داشته باشد بسویه بین المللی:

۴ — درخواست تطبیق محاکم آزاد بسویه ملی برای حفظ حقوق فردی. استقلال
 این محاکم باید که در تحت نفوذ هیچ فشار سیاسی و یا قوت دیگری قرار نگیرد.

۵ — تأسیس یک دفترهای کمشنر برای حقوق بشر.

۶ — تثبیت نورم های قانونی در سناحه حقوق بشر.

۷ — تأسیس یک محکمه دائمی برای قضایای خاص.

۸ — مطالعه و تأسیس طرق و دستگاه هایی که بطور آزاد و بیطرفانه با سویه عا ایت
 از سویه ملی به جزئیات قضایای خاص توجه کند.

۹ — تحلیل شکایت های عارضین فردی بدون آنکه از حکومت های خود خوف
 داشته باشند.

۱۰ — معاونت با حکومتها برای حل مشکلاتشان بمنظور انکشاف حقوق بشر و
 همچنین معاونت بمؤسسات غیر حکومتی خاصه در ممالک روبانکشاف.

مجله ادبی یغما در این هنگام که حضرت استاد پژواک در طهران است و به شاعران
 دری زبان لطفی بی کران دارد به موقع دانست این شرح مختصر را فراهم آورد و بخوانندگان
 عزیز اهدا کند.

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

جزر و مد سیاست و اقتصاد

در امپراطوری صفویه

-۱۵-

جامعه ایران نمی توانست حکومت افغان را بپذیرد ، بهمین سبب از همان روزهای اول عکس العمل کارشکنی و «افغان کشی» در گوشه و کنار ایران پیداشد . استعانت شاه طهماسب دوم (پسر شاه سلطان حسین) از روسیه و عثمانیه بجای آنکه «قاتق نانش» شود «بلای جان» شد ، یعنی روسها و عثمانی ها شمال و غرب ایران را اشغال کردند بدون اینکه کمکی برای دفع افغان نمایند . اما بهر حال همکاری فتحعلی خان قاجار و پس از آن ندرقلی افشار باعث نجات مازندران و خراسان شد و شکست اشرف افغان در مهماندوست دامغان از سپاه نادر و فتح مورچه - خورت (جمادی الاول ۱۱۴۲) باعث فرار اشرف به فارس شد و از آنجا نیز بعد از شکست زرقان از طریق لار به قصد فرار بطرف کرمان و بلوچستان به رامافتاد و در آن گرمسیر هر روز فوج از لشکر او جدا شده راه سواحل دریای گرفتند . . . و جمعی که به دریا و کشتی رسیدند بسیاری از سفاین به تقدیر ایزدی غرق شده خلقی انبوه به دریا فرو رفتند و معدودی از ایشان به سواحل لحساء و عمان و نواحی سند افتادند . شیخ بنی خالد که صاحب احساسات ایشان را گرفته امر به قتل نمود و پس از عجز و لایحه از خونشان در گذشتند و لباس و یراقشان بستند و عریان به بیابان سردادند . پس از چندی که من [حزین] به سواحل عمان رسیدم ؛ پسر يك برادر اشرف را - که قریب ۲۰ سال عمر داشت - و خداداد خان حاکم لار را - که از امرای بزرگ ایشان بود - در شهر مسقط بدیدم ، هر دو مشکى ، بردوش گرفته آب به خانه ها می بردند . . . اشرف . . . به سرعت می راند ، پسر عبدالله بروهی بلوچ وی را در آن حدود (بلوچستان) با دوسه کس یافته به قتلش مبادرت نمود و سرش را با قطعه ای الماس گران بها که بر بازوی او یافته بود نزد شاه طهماسب فرستاد ، پادشاه عالیجاه آن الماس را بفرستاده او باز دادند و خلعت برای او عطا شد ،^۱

شاه طهماسب دوم نتوانست کار دولت صفوی را با سامان برساند ، فتوحات ندرقلی که کم کم «طهماسب قلی» لقب یافته بود ، زمینه مناسبی برایش فراهم ساخت ، خصوصاً که فتحعلی خان قاجار رقیب خود را نیز از میان برداشت و ملک محمود سیستانی را چنان بیچاره کرد که در لباس درویشی آواره شد و بالاخره هم به قتل رسید و محمد حسن خان پسر فتحعلی خان راهم

۱ - احوال حزین ، ص ۹۲ ، بنده باید اضافه کنم که در نزدیکی های جیرفت امامزاده ایست که مردم از آن معجزه می طلبند و «شاه اشرف» نام دارد . بعضی عقیده دارند که شاید قبر اشرف افغان اینجا بوده باشد (؟)

اسیر کرد و بالاخره شبی - در اصفهان - در هزارجریب ، شاه طهماسب را به شراب خواند و مست و لایعقل او را به حضار نشان داد و بلائی به سرش آورد که روز بعد «شاه طهماسب تاج و جقه را پیش نادر افکند ، نادر بوسید و برداشت» و طهماسب را از سلطنت خلع کرد و پسر خرد - سالش عباس میرزا را به نام شاه عباس سوم در گهواره به تخت نشاند و تاج را کنار گهواره او آویختند ، (۵ ربیع الاول ۱۱۴۴ هـ)

نمونه وضع اقتصادی و اجتماعی
برای اینکه به وضع اقتصادی مردم درین زمان اشاره کنیم ، کافی است به يك نمونه آن بنگریم: شهر لار که يك شهر تجارتي بین راه اصفهان و شیراز و بنادر جنوب بود ، در زمان قدرت صفویه چندان آبادان شده بود که مراکز تجارتي بسیار بزرگ در آنجا به وجود آمده بود ، خصوصاً تجارتخانه هلندیها در آن شهر معروف بود . اما پس از سقوط اصفهان ، در مدت کوتاهی که راهزنان افغان و بلوچ بدان شهر تاختند ، تنها از یکی از انبار های تجارتخانه هلندی که بدست آنان افتاد قریب ۲۰ هزار لیره کالا به غارت رفت . ۱ و چندی بعد (حدود ۱۱۴۵) حزین لاهیجی اوضاع این شهر مهم تجارتي را چنین می نگارد :

«درلار ، اوضاع آن شهر خراب نهایت ابر بود ، حاکم سابق به مصادره گرفتار ، حاکم جدید چهارصد کس سپاه همراه و جمعی دیگر خدمه و وابستگان داشت و از غرایب اینکه مقرر چنان شده بود که اخراجات یومیۀ خود را روز بروز از مردم شهر بگیرند و از خارج به سبب خرابی و ناامنی طرق ، اجناس به آن شهر نمی رسید و تسعیرات بالا گرفته ، مأکولات کمیاب بود و معدودی از بیچارگان که از آن همه حوادث بازمانده بودند به فلاکت تمام روزگاری بسر می بردند ، حاکم و سپاه در اخذ مایحتاج خود عنف و اشتلم داشتند و امیر دیگر برای تعداد نخیلات آن ولایت آمده اضعاف معمول مطالبه و در آن مبالغۀ تمام داشت و بر سائر اشجار نیز خراجی که هرگز در آن ممالک رسم نبوده اختراع نموده ، وی نیز سرکاری علیحده فروچیده و بر سر مردم افتاده بود و از جمیع نواحی که دسترس ایشان بود خراج و متوجهات سال آینده را نیز محصلان شدید گماشته تحصیل مینمودند و از هر خانه رعیت يك نفر سپاهی بایراق و سامان می خواستند که در رکاب حاکم حاضر بوده بی مرسوم و مدد خرجی تا باشد خدمت نماید ، و مقدار يك هزار کس از آن نواحی باین صیغه جمع آورده بودند ، و سه هزار کس دیگر طلب می نمودند و یافت نمی شد ، اگر رعیت بیچاره بود رخت و یراق و سامان یساق نداشت و در سرزمین خود بایست به فلاکت و مزدوری قوتی برای خود و عیال خود پیدا کند ، وی را چگونه سفر میسر بودی؟ و کتخدایان ایشان در معرض مؤاخذة و تطاول بودند و با این حال مطالبۀ سیورسات و آذوقه موفوره برای ذخیره می نمودند .

درین احوال لاریان که طبیعت ایشان خالی از بی پروائی و مردانگی نیست - به چاره کار خود درمانده ، از سلوک حاکم و عمل داران به تنگ آمد... از قضا روزی حاکم به بهانه ای از کلانتر آن شهر رنجیده وی را به فرمان او کشیده افکندند و چوب بسیار زده محبوس ساخت و چند کس از اعیان را که به سلام او حاضر شده بودند تهدید علف کرد! ایشان با مردم شهر و وابستگان کلانتر... از حیات کلانتر که در خانه حاکم محبوس بود مأیوس شده بی تابی و فزع

می نمودند، و من [حزین] حاکم را مکرر به اطلاق کلانتر دلالیت کردم تعلل می نمود . . . حاکم روزی به وثاق من آمد، با وی سخنان صلاح آمیز بسیار گفتم و . . . حبس کلانتر را که باعث فتنه و فساد می شد باو فهمانیده، وی را از حبس رها کرد مشروط بر اینکه در آن ولایت نمانده روانه حجاز شود. این معنی هم قبول افتاد و کلانتر مذکور عازم حرکت شد، چون دو روز بگذشت حاکم پشیمان شده، اراده گرفتن وی نمود. مردم متوحش شده باهم بنشستند و به دفع حاکم کمر بستند، هنگام طلوع صبح بود که همگی به اتفاق کلانتر به خانه حاکم ریخته، صدای تفنگ و غوغا برخاست و حاکم با چند نفر غلامانش کشته شد، سپاهیان هریک به گوشه ای نهان شدند. . . .

دست بدامان

شمشیر

با این اوضاع و احوال، معلوم بود، که همه شهرها و ولایات ایران در انتظار یک شمشیر بران و یک برهان قاطع هستند، در چنین مواردی است که ملت و مردم بجان و دل قدم دیکتاتور را می پذیرند و بر سر و چشم می نهند و میگویند «بیایا که سر و جان فدای آمدنت»، و در چنین موقعیتی بود که قضا و قدر قرعه فال به برق شمشیر نادری زد.

نادر، پس از فتح بغداد و پیروزی بر سپاه عثمانی و کشتن توپال عثمان پاشا و دوختن سر بریده او به تن و دفن آن در قبر ابوحنیفه^۲، از طریق خرم آباد و شوشتر به شیراز آمد و بعد به همدان رفت و سپس در دشت مغان مجلس انتخاباتی را تشکیل داد و «بعد از جمع شدن اعیان ولایات گفت: که شما میدانید که شاه طهماسب از عقل بهره ندارد، و قابل سلطنت نیست، و پسر او نیز خردسال است و لایق نیست، و امورات صعب را یک یک شمردن گرفت تا به اینجا که غیر من دیگری سزاوار این امر نیست. حاضرین از ترس جان و آبرو همه گفتند که درست است. مگر چند کس، که یکی از آنها میر محمد حسین مالا باشی بود، قبول ننمود. بعضی در همانجا مقتول گردیدند و از آنها برخی فراری و در بدر شدند.^۳

این واقعه در سال ۱۱۴۸ هجری رخ داد که جمعی آنرا با «الخير فی ماوقع» و گروهی با «لاخير فی ماوقع» برابر دانسته اند و این سال، پایان کار صفویان است. صفویه از سال ۹۰۶ (جلوس شاه اسماعیل) تا این سال درست ۲۴۲ سال حکومت کردند که مساوی با کلمه «صفویون» است.^۴

در باب پایان کار شاه طهماسب دوم و فرزندش شاه اسماعیل گویند که نادر شاه این بیچارگان را بدست پسرش رضا قلی میرزا سپرده بود و آنطور که نوشته اند، پس از حرکت از اصفهان نادر به پسرش «درخفیه فهماند که بعد از رفتن من، هر دو را از میان بردار. شاه طهماسب این معنی را تفرس نموده خواست که بلکه بواسطه فرار خود را از آن مهلکه نجات دهد، به بهانه شکار برآمده، رو به بیابان نهاد. محمد حسین خان قاجار که مستحفظ او بود ازین معنی مخبر شده، او را دستگیر نموده آورد و به گفته رضا قلی میرزا به خبه هلاک نمود و پسر او را در چاهی سرنگون آویخته هلاک نمود و نقش شاه طهماسب را

۱- احوال حزین ص ۱۰۴ و ۱۰۷ ۲- احوال حزین ص ۱۶۳ ۳- مجمع

التواریخ مرعی . ۴- این ماده تاریخ را حزین لاهیجی استخراج کرده (احوال حزین ص ۱۴۳) .

به مشهد مقدس فرستاد... و نعش شاه عباس را از چاه مذکور بر آورده در همان نزدیکی دفن نمودند. ۱

عجبا که چند سال بعد، رضا قلی میرزا - قاتل این پدر و پسر بیچاره، بدست همان پدر مقتدر کور شد، و این کوری مقدمات قتل خود نادر را هم فراهم کرد و در فتح آباد قوچان سرداران خود نادر، او را به قتل رساندند و جسدش را به مشهد بردند، و همانطور که جسد آخرین پادشاهان صفوی چند بار کور به کور شد، کور به کور کنندگان هم چند بار کور به کور شدند. فاعتبروا یا اولی الابصار ۲.

در پیش آمدهای مهم تاریخی، اغلب گناه اصلی را به گردن عناصر طبیعی و خشم طبیعت و امثال آن انداخته اند، چنانکه در زمان ساسانیان گمان میرفت طوفان و باد شدید که بنفع عرب و بضر ایرانیان می وزید موجب شکست قادسیه شده باشد، و حال آنکه این تندباد، سالها پیش، یعنی از زمان طغیان بهرام چوبین و جنگهای ایران و روم و طغیان دجله و فرات و عیاشیهای خسرو پرویز و ناکاریهای شیرویه شروع به وزیدن کرده بود و جمعی تیزبین و جامعه شناس، میتوانستند پیش بینی کنند که چه پیش می آید، و حتی رستم فرخزاد سردار سپاه ایران نیز متوجه شده بود که در نامه خود به برادرش نوشت:

همه بودندنها ببینم همی	وز آن خامشی برگزینم همی
که این خانه از پادشاهی تهیست	نه هنگام فیروزی و فرهی است
وراز من بد آگاهی آرد کسی	مباش اندرین کار غمگین بسی
که من با سپاهی به سختی درم	به رنج و غم و شور بختی درم
رهایی نیابم سرانجام ازین	خوشا یاد نوشین ایران زمین

۱- مجمع التواریخ ص ۸۴ ۲- آنطور که میرزا حسن فسائی نوشته است در سال ۱۲۱۰ قمری، در مشهد، «به فرموده شهریار قاجار [آقا محمد خان] قبر نادر شاه افشار را که در جوار حرم محترم رضوی علیه السلام بود شکافتند، و استخوانهای او را در کرباس خلوة کریم خانی طهران قرین استخوانهای مغفرت پناه کریم خان وکیل نمودند. و بعد از چند سال به فرمان خاقان زمان فتحعلی شاه طاب ثراه، استخوانهای آن دو پادشاه را به نجف اشرف برده دفن نمودند.»

(فارسی نامه ناصری گفتار اول ص ۲۴۱)

فتحعلیشاه، استخوانهای آقا محمد خان را هم به نجف اشرف فرستاد، (۱۲۱۲) با این حساب، آنهایی که بر سر قبر نادر و خاندان زند به زیارت می روند، لامحاله باید فاتحه را با احتیاط بخوانند!

درین گیرودار، برگ برنده در دست احمد ابدالی بود که موقع را پایید و با غنائم نادری در افغانستان عنوان شاهی یافت، و خوشه ای گندم بنام جقه بر پیش کلاه زد و به کمک جهان خان فوفلزائی وزیر جنگش - که «میربزن» لقب داشت - و فرمانده توپخانه اش که «میر آتش» خوانده می شد، عنوان «احمد شاه بابا» یافت و پایه استقلال افغانستان را ریخت. (رجوع شود به کتاب احمد شاه بابا)

تبه گردد این رنجهای دراز نشیبی دراز است پیش فراز
چو بر تخمه‌ای بگذرد روزگار چه سود آید از رنج در کارزار
که این قادی دخمه گاه من است کفن جوشن و خون کلاه من است

در واقعه حملات غز به خراسان و کرمان و سقوط دولت سلجوقی جمعی واقعه قران ۵۸۵ را دخیل دانستند و گمان کردند واقعه آسمانی در کار بوده است و حال آنکه در همان روزگار هم، افضل کرمانی ضمن اشاره واقعه قران جوی، گفته بود: «ارباب بصیرت دانستند که نبض این ملک ساقط است و نجم این دولت هابط»^۱.

در واقعه حمله آقا محمد خان به کرمان هم مشهور است که «منجم گری خبر از فتح کرمان و گرفتاری لطفعلی خان در روز معین داده بود و در چند روز پیش از فتح به لطفعلی خان خبر رسید. حکم نمود تا آن منجم را در خانه‌ای حبس کردند و به شماره روز موعود، نان و آب به او دادند که گر راست گفت لشکر قاجار او را نجات دهند و اگر دروغ گفت بماند تا بمیرد، از اتفاقات چنانکه گفته بود واقع گردید»^۲.

هیچ لازم نیست حرف منجم را از روی ستارگان بپذیریم. او به چشم حقیقت میدید که هفتاد هشتاد هزار آدمی در چهار دیواری بنام کرمان محبوسند و نه آب دارند و نه نان و نه زور بازو، و در ودشت به روی لشکریان آقا محمد خان گشوده است، در چنین موقعیتی پیداست کزین میان چه بر خواهد خاست؟

در واقعه اصفهان چنین پیش گوئی‌هایی شده است و آنطور که نوشته‌اند در سال ۱۱۳۴ «نوعی هوا تیره و تار شد که روشنی آفتاب را کس نمی‌دید... و افق اصفهان مانند دریای خون شده، هر روز برمی‌افروخت... وقتی شاه سلطان حسین از طهران به اصفهان آمد، اطراف شاه ابری سرخ مانند آتش پاره احاطه کرده بود، منجمان ازین علامت حکم کردند که در اصفهان مانند آب سیل خون جاری خواهد شد.»^۳ و صاحب فارسنامه نیز می‌نویسد که «نزدیک دو ماه تمامت قرص آفتاب، مانند قطعه خونی بنظر می‌آمد، منجمین او را نشانه خونریزی دانستند و ارباب عیام و علماء مردم را به توبه و انابه ترغیب می‌نمودند و زنهای فاحشه را از شهر بیرون داشتند و دل‌های مردمان از دنیا سرد گردید»^۴.

و حال آنکه گناه ازین فاحشه‌های بیچاره نبود، خورشید دولت صفوی از روزی تیره شده بود که «اعلیحضرت شاه سلیمان، شیخعلی خان را احضار داشته، باو فرمود باید تغییر در حالت خود داده با من در شراب موافقت کنی. شیخعلیخان در جواب گفت: نشأه شراب نشأه جوانی مناسب است و زندگانی و رفتار من باید موافق سن پیری باشد. شاه سلیمان فرمود باید جامی شراب با مقداری معجون شطاب صرف کنی. پیر بیچاره معجون را قبول نمود و چون برخلاف عادتش بود اطوار ناهنجار ازو بروز نمود. پادشاه بخندید و اهالی دربار را خواسته، وزیر بی نظیر را ملاحظه کردند. پس فرمود تا ریش او را تراشیده به خانه‌اش بردند چون به هوش آمد و واقعه را دانست، از خدمت وزارت استعفا نمود.»^۵ ناتمام

۱- عقدالعلی ص ۱۹ ۲- فارسنامه ناصری ص ۲۳۹ ۳- منتظم ناصری ج ۲ ص ۲۵۴

۴- فارسنامه ص ۱۵۸ ۵- فارسنامه ناصری ص ۱۵۴

نامه استاد مینوی

در شماره گذشته مکتوبی که آقای دکتر باستان دوست و همدرس مجتبی مینوی در جواب آقای مسعود فرزاد مرقوم داشته بودند درج شد و وعده شده بود که متن مکتوبی که استاد مینوی نوشته اند به چاپ برسد. اینک آن نامه را که ایشان به یکی از دوستان خود نوشته اند و از لحاظ تاریخ وقایع ادبی قرن اخیر ایران خواندنی و مستندست درج می کنیم . (مجله یغما)

اینکه مجله سپیدوسپاه از برای روشن ساختن احوال صادق هدایت و محیط زندگانی او از کسانی که او را می شناخته اند و با او مراوده داشته اند سؤال و خواهش می کند که هر چه می دانند بنویسند البته امری مستحسن است . این هم که اشخاصی بخواهند از چنین فرصتی استفاده کنند و بدین وسیله خود را بیاد مردم بیاورند بی شک بسیار طبیعی است . بوته های ضعیف به شاخه های قوی تر می پیچند تا بتوانند بالا بروند . ولی من نمی فهمم حساب خرده های آقای فرزاد با دیگران چه ربطی بسا احوال هدایت دارد . و این چه خصلتی است که انسان در باره این و آن سخنانی منتشر کند و تهمتهائی به ایشان بزند که آنها، یا بواسطه اینکه از آن انتشارات و اراجیف مطلع نشوند ، یا بواسطه اینکه در حال و وضعی باشند که نتوانند (یا نخواهند) جواب بدهند ، این تهمتها را بلا جواب بگذارند ؟ و نتیجه این باشد که آیندگان بگویند این سخنان در زمان حیات خود فلانی منتشر شد و خود او آن را دید (!) و چیزی نگفت ، پس لابد راست بود . بعضی از مردم این ناجوانمردی را می کنند که به اشخاص بی دفاع می پرند و برخی مجلات و جراید از نشر کردن دشنام و تهمت گویا لذت می برند . اما در همین ایران ما هم هستند کسانی که شاهد اوضاع و احوال بوده اند و هم نویسندگان آن گزارشها و هم اشخاص موضوع گزارش را می شناسند و آن قدر نجابت و آزاده مردی دارند که در راه دفاع و نشر حقیقت قدم بردارند . هر کسی بر طینت خود می تند .

و اما آقای فرزاد ، هر کس که او را خوب شناخته باشد می داند که بر او حرجی نیست . بعضی امور بر او مشتبه شده است و خیال او کج رفته و گمان دشمنی برده و با ورش شده است و اگر دروغی می گوید از روی عمد نیست . حالت روحی او را

در روان‌شناسی گمان می‌کنم مگالومانی توأم با این تصور که همهٔ مردم از راه‌حسادت دست‌بدست‌هم داده‌اند که او را عذاب بدهند بنامند، و چنین بیماران مستحق‌ترحم‌اند و اگر وسایل تشخیص و علاج این قبیل مرضها سی‌سال قبل ازین در ایران می‌بود و می‌شد او را تحت معالجه قرار دهند شاید برای جامعه وجود مفیدی می‌شد.

من با او در خانهٔ مرحوم سعید نفیسی که با همشیرهٔ او ازدواج کرده بود آشنا شدم. جوانی بود همسن خودم که انگلیسی مختصری در مدرسهٔ آمریکائی و کمی هم فارسی آموخته بود (معلم فارسی آن مدرسه در زمان محصلی فرزاد آقای سلیمان حیم بوده بود). دوسه‌سال بعنوان محصل دولتی ایران در لندن زندگی کرد و من در آن شهر باز او را دیدم. در آن ایام آقای تقی‌زاده وزیر مختار ایران بودند و کار محصلین دولتی در سفارت ایران باینده بود و سفارت از کار این شاگرد راضی نبود، تنبل و بازی‌گوش و سربه‌وا و مبذر بود، پول ماهانه‌اش را صرف یللی می‌کرد و ماهیانهٔ هتلش را نمی‌داد و سفارت مجبور بود بیش از حق او و بیش از محصلین دیگر خرج او بکند، و عاقبت هم چون نتوانست هیچ امتحانی را بگذراند سفارت او را به ایران پس فرستاد. در ۱۳۱۱ باز او و من در طهران بودیم و با آقا بزرگ علوی و صادق هدایت آشنا شدیم (هدایت را من قبل از آن هم که به اروپا برود در کتابخانهٔ بروخیم دیده بودم. کتاب فوئدگیا هخواری خود را چاپ می‌کرد و آنجا هر دو آمد و رفت داشتیم. سپس در مدت پنج ماهی هم که من در ادارهٔ سرپرستی محصلین در سفارت ایران در پاریس کار می‌کردم باز صادق هدایت را دیده بودم) و باهم بنای ربه را گذاشتیم - در قبال ادبای سبعة که آن روز همهٔ مقالات مجلات و جراید بقلم ایشان بود، یعنی نفیسی و فلسفی و یاسمی و سعیدی و امثالهم - چند نفر دیگر نیز بعدها بما پیوستند، من جمله آقای دکتر خانلری در هنگام کنگرهٔ فردوسی (۱۳۱۳) توسط پروفیسور ریپکا بیا معرفی شد، ولی اسم ربه را تغییر ندادیم و اگر بیست نفر هم می‌شدیم باز همان ربه بودیم. پروفیسور ریپکا در مقاله‌ای که همان سال نوشت و به‌چکواسلواکی فرستاد و چاپ شد (به زبان آلمانی) مختصری در خصوص ربه نوشته است که بجهت تاریخ نویسان بی‌فایده نیست.

فرزاد از زمانی که از لندن برگشته بود کینه و روکینه‌جو شده بود ولی شك نیست که در زبان انگلیسی پیشرفتی کرده بود و با ادبیات بیشتر آشنا شده بود. قطعه‌ای از کتاب تر کستان بارتلدر برای من آن ایام بفارسی ترجمه کرد که بخط او پیش.

من هست و ضعف فارسی اوزان روشن می‌شود . باوجود اینها خود را هم شاعری عالی مقام و هم نویسنده‌ای بی‌نظیر و هم محقق بلند مرتبه می‌دانست ، نه تنها در زبان فارسی بلکه در زبان انگلیسی هم . یادم هست که يك قصهٔ سیب‌قندك نوشته بود که نمی‌دانم چه شد . يك کتابچهٔ چگونگی شاعر شدم هم چاپ کرد که رسالهٔ دکتری او می‌توان بشمارش آورد چونکه کشف کرده است که وزن اشعار او مطابق با ضرب و حرکات کوبیدن گوشت کوفته برنجی در هاون سنگی و طق‌طق طشت حلبی و مسی در موقع رخت‌شوری ننه‌سکینه بوده است . در آن یکی دو سال يك مجموعهٔ مبتنی بر استهزا و هجاءم بكمك مرحوم صادق هدایت منتشر کرد بنام و غوغ ساهاپ بقلم یأجوج و مأجوج و قومپانی . من از آثار خامهٔ این شاعر و نویسندهٔ شهیر در سالهای ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۵ چیزی غیر از اینها سراغ ندارم . اینها هم چنان نبود که ذوق و هنر و قوت قلم از آنها بترآورد . مگالومانی بضمیمهٔ عقده‌های روحی دیگر مرض او را کم‌کم شدیدتر کرد . حسد آتشی‌گشت و درویفتاد . و دل ما از برای او می‌سوخت اما کاری در باره‌اش نمی‌توانستیم بکنیم چونکه طبیب امراض روانی نبودیم . گمان می‌کرد مادرش و خواهرانش دست بدست هم داده‌اند که او را نابود کنند و سعید نفیسی هم با آنها همدست است . گمان می‌کرد همه از راه حسادت است که نوشته‌های او را تحقیر می‌کنند و بدین جهت دشمنی همه را بدل گرفت . نمی‌خواهم سر آن دوست عزیز را بدرد بیاورم و برای او نقل کنم که از ۱۳۱۵ ببعدر لندن که بودم از هدایت و گاهی از علوی و دیگران نامه‌هایی که بمن می‌رسید حاوی چه اخباری در باب فرزند بود ، نامه‌ها در طهران است و بهر حال نقل آنها در این عریضه جایز نبود . حاصل و خلاصهٔ مطلب در این چند کلمه مندرج است که آقای مسعود فرزند در حدود دهسالگی بی‌پدر شده بود و چون فرزند ارشد خانواده بود خیال می‌کرد دوبرادر و سه‌خواهر خود را او بزرگ کرده و از مادر خود او سرپرستی کرده و خانهٔ خودشان اختیاریه را او بروزنامهٔ اطلاعات اجاره داده و خواهرها را او بشوهر داده ، و بسیار مرد هنرمندی است که از دهسالگی این همه کار کرده است و همهٔ دنیا باید ممنون او باشند و هر کس به بزرگواری او معتقد نباشد یا شب میمیرد یا روز .

در ایام جنگ دستگاه رادیوی انگلستان مترجم برای اخبار می‌خواستند و کسانی برای امتحان دادن می‌آمدند که مایه‌ای نداشتند . من شنیده بودم که فرزند چند صباحی در دارالفنون درس انگلیسی می‌داده و با امیرخیزی مدیر مدرسه دعوا کرده

و حالا بیکار است پیشنهاد کردم او را به لندن بیاورند و مصلحت دیدم که بی زن و بچه بیاید. او را از راه قاهره و نیجریه آوردند و گویا دوسه ماهی در راه بود. آمد و بلای جان من شد. هر وقت کلمه یا اصطلاحی را نمی فهمید یا معادل فارسی آن را نمی دانست عین کلمه انگلیسی را می گذاشت. بعضی از آن ترجمه های آن روزی او را هنوز دارم. یادم است وقتی عبارتی نوشته بود تقریباً به این لفظ که «مستراحین در ویکند گذشته در کونتری هاوس خود با مستر مورین در باب سکندریدینگ دیت لایحه انفلاسیون مذاکره بعمل آورد». این قبیل جمله هارا عیناً در جزء اخبار می خواند و عذرش این بود که ویکند و کونتری هاوس و سکندریدینگ دیت فارسی ندارد. باوضع تنگی معاش و کمی خانه و منزل در لندنی که آن همه خرابی و آتش سوزی دیده بود اصرار ورزید که حتماً زن و بچه او را هم به لندن بیاورند، و آوردند. وقتی که از لحاظ غذا و خوراک و لباس به واسطه سهم بندی شدید ایام جنگ زحمت و سختی می دید فحاشی می کرد و لعنت می فرستاد، و گاهی گله می کرد که دختر من همبازی ندارد، چونکه انگلیسی نمی داند و بچه های محله به او محل نمی گذارند، چرا شاه انگلیس دختران خود الیزابت و مارگارت را نمی فرستد که با بچه من بازی کنند. و ما می گفتیم بیچاره فرزند.

معرف حالت روحی او در آن روزها دو تقاضائی است که داشت یکی مربوط بود به ماشین خواندن و دیگری به دیوان حافظ. این دو تا را لازمست بنده برای شما مفصلتر بیان کنم. می گفت برادر من می تواند ماشینی بسازد که صفحه چاپ شده کتاب را بشرطی که با الفبای لاتینی که من درست کرده ام طبع شده باشد برابر آن بگذارند و ماشین را به راه بیندازند، ماشین بلند بلند کتاب را بخواند و هر جا لازم باشد صدای خود را تغییر دهد چنانکه گفته های زن و مرد جوان و پیر و بچه و عاقل مرد همه را تقلید کند. و در آن روزگار و انفساه که انگلستان بالای جان می زد و همه کارخانه ها مشغول ساختن اسلحه و هواپیما بودند توقع داشت برادر او را که از طهران به استانبول رفته بود به لندن بیاورند و دو تا از کارخانه هارا در اختیار او و برادرش بگذارند که این ماشین خود را بسازند و در دسترس کوران عالم بگذارند تا آنها از الفبای بریل و از تنهائی و بی همدمی برهند و این ماشین برای آنان کار همدم و کتاب خوان را انجام دهد. نیز توقع داشت او را بجای اینکه اخبار جنگ ترجمه کند در خانه راحتی بنشانند و مخارج او را متقبل شوند و بودجه ای برای چاپ متن دیوان

حافظ آن طور که او می‌خواهد پیش‌بینی کنند تا دیوان حافظ صحیح از برای دنیا تهیه شود .

برای راحت شدن از نق و نق و غر و لند او با یکی دو نفر از انگلیسیهائی که می‌شناختم در باب او صحبت کردم . یکی از ایشان مارا روزی به ناهار دعوت کرد و در سر ناهار از کم و کیف پیشنهاد فرزاد راجع به ماشین خواندن استفسار کرد و چون نتوانست از ماهیت اختراع اطلاع حاصل کند مسأله را به رئیس شورای فرهنگی بریتانیا که در آن زمان تازه از ایران برگشته بود احاله کرد و او هم قرار ملاقاتی گذاشت . بنده نرفتم فرزاد رفت و با او مدتی گفتگو کرد و برگشت و گفت اینها چیزی نمی‌فهمند باید به چرچیل بگوئی که او دستور بدهد تا اقدام لازم بعمل آید . مسأله چاپ دیوان حافظ حتی به این مرحله از اقدام هم نرسید ، چونکه خود بنده از کم و کیف آن مطلع بودم و میتوانستم در آن خصوص اظهار نظر کنم و لازم نشد که به چرچیل بگویم در آن باب دستوری صادر کند . تا آنجا که بنده بیاد دارم فرزاد از حدود ۱۳۱۳ که دیوان حافظ چاپ خلخال منتشر شد علاقه مند به جمع آوری نسخ چاپی و خطی دیوان حافظ شد و بکتابفروشیها می‌رفت و هرچه از چاپهای مختلف حافظ می‌یافت می‌خرید و یکی دو نسخه خطی هم خریده بود . نتیجه‌ای که بنده از کار او در باب حافظ قبل از سفر دوم خود به انگلستان (۱۳۱۴) دیده بودم فهرست الفبائی غزلیات در چاپ خلخال بود که نسخه آنرا بخط خود با کاغذ کربن تکثیر کرد و یکی هم به بنده داد . یکی دیگر از آثار ادبی این دوره او را فراموش کرده بودم ذکر کنم ، و آن نسخه‌ای بود از موش و گربه عبید زاکانی که از روی چاپ بران و چاپهای سنگی طهران آن را استنساخ کرده بود و بهمان شیوه تکثیر کرده بود و از آن هم یکی به بنده داده بود ، و نمی‌دانم چه شد .

وقتی که بفرنگ آمد دو نمونه دیگر از کار خود در خصوص حافظ نشان داد ، یکی شانزده صفحه‌ای که در طهران بخرج کتابفروشی ایران چاپ کرده بود - هیچ بنا بر تشکر کردن از کسی که باو مساعدتی می‌کند ندارد و بنده جز بد گوئی و فحاشی از او نشنیده‌ام ، بنابراین نمی‌دانم او را چه کسی به صاحب کتابفروشی ایران معرفی کرده بود که حافظش را چاپ کند - در این شانزده صفحه یکی دو غزل در متن بود و مابقی همگی حواشی فرزادیه بود ، و از قرار معلوم ناشر پس از چاپ این شانزده صفحه حساب کرده بود که بدین منوال دیوان حافظ شاید چهار هزار و هشت هزار صفحه

بشود و او از عهدهٔ مخارج آن نمی‌تواند برآید دنبالهٔ کار را قطع کرده بود . فرزاد خیال می‌کرد که مرحوم فروغی رأی صاحب کتابفروشی ایران را زده است . نیز وقتی که مرحوم قزوینی به ایران برگشته بود و بچاپ دیوان حافظ به کمک مرحوم دکتر غنی مشغول شده بود فرزاد که در آن موقع در دارالفنون درس می‌داده‌است از امیرخیزی خواسته بود که قرار ملاقاتی بین قزوینی و فرزاد بگذارد ، و امیرخیزی به قزوینی تلفن کرده بود ولی قزوینی وقتی تعیین نکرده بوده‌است ، و همین کافی بود که فروغی و قزوینی و امیرخیزی و سعید نفیسی و صاحب کتابفروشی ایران و چندین نفر دیگر ملعون ازل و ابد بشمار آیند .

نمونهٔ دوم از کار او در باب دیوان حافظ که من دیدم کتابچه‌ای بود که در قاهره در سر راه مسافرتش به لندن چاپ کرده بود و در آن بخیال خود متن صحیح ساقینامه و چند غزل را بدست داده بود . ساقینامه را چنان مرتب کرده که قرینه سازی کامل در آن رعایت شده باشد و دسته‌های چهاربیتی و شش بیتی این طرف و آن طرف درست برابر هم قرار گرفته باشند و طبعاً بجهت این منظور ابیات پس و پیش شده‌است و مبلغی از آنها حذف شده‌است و يك قطعه در وسط آنها آمده است که در هیچ نسخهٔ قدیمی نیست و از حافظ هم نیست و فقط در نسخ جدید چاپی دیده می‌شود . در یکی از غزلها يك بیت اضافه کرده‌است بدین نحو که در نسخ مختلف آن بیتی که به «پیران پارسارا» ختم می‌شود به دو صورت متفاوت مندرج است و می‌توان گفت که شاید هر دو از حافظ بوده ولی یکی نسخه بدل دیگری است و خود شاعر بعدها آنرا بصورت دوم تغییر داده است . تعیین اینکه کدام يك صورت قدیمتر و کدام يك صورت جدید تر است ممکنست آسان نباشد و بنده فعلاً در آن باب با حاضر نبودن متون و نسخ نظری نمی‌توانم اظهار نظر کنم . يك مصراع اینست که « در رقص و حالت آرد پیران پارسارا » و دیگری اینست که « ساقی بشارتی ده پیران پارسارا » و آقای فرزاد در یکی از این دو روایت صورت اصلی را بدل کرده است به « صوفی باصفارا » بدون اینکه در هیچ نسخه‌ای خطی یا چاپی چنین لفظی آمده باشد . از او پرسیدم این صوفی با صفا را آیا در هیچ نسخه‌ای دیده شده گفت نه ، ولی من نو کر نسخه نیستم . بهر حال با این تبدیل هردو بیت (یا هر دو روایت آن بیت) در متن غزل آن طور که آقای فرزاد تحریر کرده است آمده ، و فرزاد مفتخر است که يك بیت حافظ را احیا کرده است .

از تصرفاتی که در این متن کرده بود بر من مسلم شد که فرزاد نه از فن تصحیح

متون قدیم سر رشته ای دارد و نه آن قدر امانت دار است که بتوان به او این اندازه اعتماد کرد که فقط نسخ قدیم را با هم مقابله کند و تمام اختلافات آنها را مثل يك بچه مدرسه کم فکر و کم فهم ولی درست کار قید کند و روی کاغذ بیاورد تا دیگران از این حاصل کار او استفاده کنند. کار او را شبیه به کارهای کتابفروشهای خوانساری تشخیص دادم که متنی را می گیرند و با هر غلطی که در نسخه هست یا از قلم خود ایشان صادر می شود و با همه نوع شدرسناها و ساریکم دارالمؤمنینها و تصرفات من عندی که دلشان می خواهد آن متن را چاپ می کنند. فرزند حافظ را شاعر بسیار بزرگی می داند که فقط مرد بسیار بزرگی مثل فرزند می تواند سخنان او را بفهمد و صحیح و سقیم آنها را تشخیص بدهد و آن طور که باید حافظ آنها را گفته باشد (نه آن طور که حقیقه سروده است) تحریر کند. يك روز صریح به من گفت در نتیجه دوازده سال کار کردن در دیوان حافظ (این عده هم درست نیست) من خودم حافظ شده ام و هر تصرفی که در دیوان می کنم تصرف در دیوان خودم است و بیرون آوردن متن صحیحی است که خودم گفته ام از میان اغلاطی که دیگران نوشته اند. راستش را بخواهید شاید شعرهای خودش را هم شعر حافظ و بلکه بالاتر از آن بداند. بهر حال بنده از آن زمان خود را از کارهای فرزند بکلی کنار کشیدم و گفتم نمی توانم با حافظی که پانصد و پنجاه سال است مرحوم شده است در لندن محشور باشم. دوستان دیگر ایرانی که در آن ایام در لندن بودند گواه این وقایع اند و بعضی از این سخنان او را شنیده اند. حتی وقتی که آقای دکتر خانلری متنی حاوی صد و پنجاه غزل مبتنی بر نسخ قدیم نشر کرده بود فرزند آتش گرفته بود و به آسمان و زمین فحش می داد که با بودن من چه جرأت کرده است فلان کس که چنین کاری بکند.

هیچ پیشنهادی از دولت انگلیس یا دولت ایران به سفارت ایران و جناب آقای تقی زاده سفیر کبیر ما پس از جنگ جهانی دوم نرسید که بخواهند دیوان حافظ را به تصحیح آقای مسعود فرزند چاپ کنند تا آقای تقی زاده آن مسأله را موکول و محول به رأی مرحوم دکتر شادمان و بنده بنمایند و اظهار نظری از ما بخواهند. من نمی گویم که فرزند عمداً دروغ می گوید مطالبی چنانکه خصوصیت این قبیل بیماران است به ذهن او می رسد، یا دلش می خواهد که امری چنین و چنان واقع شود، آن تصور در خاطر او چنان قوی جلوه گر می شود که کم کم حقیقت واقع بنظرش می آید.

شاید در آن ایام که آقای تقی‌زاده سفیر کبیر بودند و مرحوم شادمان و بنده در لندن بودیم فرزاد پیش خود خیال کرده است که خوبست این انگلیسها در صدد چاپ کتاب او بر آیند ، بعد خیال کرده است که در این صورت شاید از سفیر کبیر بپرسند، بعد خیال کرده است که اگر از سفیر کبیر بپرسند ممکنست که او مطلب را به رأی فلان و فلان محول کند ، وقس علی‌هذا ، تا بجائی که بر او یقین شده‌است که این امر عیناً بهمین ترتیب اتفاق افتاد ، و حالا وقتی که آن را نقل می‌کند لایعن شعور دروغ می‌گوید . قوت القای نفس است که آن دروغ را بر او حقیقت جلوه می‌دهد . یقین دارد که چنین اتفاقی افتاده است . این حرفهارا مکرر نزد دوستان مشترک گفته است و هروقت ایشان نزد من بازگو کرده‌اند جواب ایشان را داده‌ام . اگر مسؤول اعمال و اقوال خودش می‌بود می‌شد او را بمحکمه کشید و گفت این دعوיהا را اثبات کن . حالا که این دروغ‌ها بچاپ میرسد بد نیست که اگر تو خواستی و توانستی این جواب مراهم بچاپ برسانی تا هر کس که آن را خوانده است این را هم بخواند . آنچه بنده بیاد دارم اینست که کتابها و نوشته‌های خطی خود را از ایران به لندن منتقل کرده بود و در آن موقع مرا دعوت کرد که بخانه او بروم و باهم شامی بخوریم . سال این واقعه درست بیادم نیست، شاید ۱۹۵۲ بود که من برای آوردن کتابها و اثاثیه خود به لندن برگشته بودم و دو سه ماهی در آنجا بودم . در ضمن اوراقی از حافظ مصحح خود بمن نشان داد . نه چهار هزار صفحه بود و نه اوراق يك متری . من از نمونه‌هائی که سابقاً دیده بودم نوع کار او را می‌شناختم نخواستم آن تجدید ملاقات را به بحث بیفایده و رنجاندن دل آن بیچاره بیمار بگذرانم . او می‌خواست همه هشتصد نهصد غزلی را که در مجموع کتابهای چاپی دیوان حافظ به او نسبت داده‌اند با شرح و تفسیر چاپ کند و در باب آنها بحث کند و هفت هشت هزار صفحه را بالاطائلات سیاه کند و سپس بگوید فلان غزلها (که ما از حالا می‌دانیم از حافظ نیست) بعقیده من که فرزادم از حافظ هست یا نیست ، و ابیات فلان غزل بفلان نحو باید مرتب شود ، و ساقینامه فلان طور قرینه‌سازی شود . عرض بنده این بود که در تصحیح متن غزلهای حافظ کاری به چاپهای مختلف نباید داشت و فقط بغزلهائی که در اقدم نسخ آمده باشد باید پرداخت که چهار صد و هفتاد و یاهشتاد غزل بیشتر نیست و می‌گفتم نسخه‌های تحریر شده بین بیست و سی سال پس از مرگ حافظ بعلاوه یکی دو غزل که اینجا و آنجا در زمان حیات حافظ نقل شده است کافیت ، و می‌گفتم همه می‌دانند که تا قریب

دویست سال پس از مرگ حافظ هر چه غزل به او نسبت داده اند همان چهارصد و هفتاد یا هشتاد تا بوده است ، و می گفتم در تصحیح متن حافظ باید بهمان شیوه ای عمل کرد که تمام علمای عالم در همه جای دنیا در مورد این قبیل کارها بکار می برند و متون آثار شعرا و نویسندگان خود را بر طبق آن تصحیح و نشر می کنند ، و می گفتم بعقیده من تا کنون هر چه دیوان حافظ چاپ کرده اند هیچ یک باندازه چاپ مرحوم قزوینی به صحت نزدیک نبوده است و می گفتم (و هنوز هم معتقدم) که آقای فرزاد مرد این کار نیست ، نه آن شیوه را می داند و نه اگر می دانست هرگز می توانست بآن عمل کند.

کینه تازه آقای فرزاد بابنده شاید ندانید از کجاست . پیشنهادی به دانشگاه رسید که حافظ او را چاپ کنند ، محول به رای انجمن تألیف و ترجمه شد ، بنده عضو آن انجمن بودم ، عرض کردم مثل سایر کتابهای دانشگاه متنی را که می خواهند چاپ کنند با حواشی و ملحقات که می گویند پنج مجلد خواهد شد به دانشگاه بیاورند ما ببینیم تا در باب آن رأی بدهیم. معلوم شد که حاضر نیست و نمی توانند نشان بدهند حالا که بنا شده است دانشگاه پهلوی شیراز این دیوان حافظ فرزادی با حواشی فرزادیه را چاپ کند ، من مرده و شما زنده ، اگر هرگز چاپ شد و درآمد (که من بسیار شک دارم) شما هم مثل من خواهید دید. کاندیدان صندوق جز لعنت نبود . (پایان)

مجله یغما

مناقشه لفظی دودوست قدیم دانشمند موجب نهایت تأسف دوستان آن هاست . شکوه ها و گله های فرزاد را از مینوی و جمال زاده و مرحوم نفیسی و دیگران بارها از خودش شنیده ام و بارها با عرض کرده ام اگر بجای این حرف ها و بجای این که وقت خود را در تصحیح حافظ تباه کنی فقط و فقط تدریس کنی و شعر بگوئی از همه کارها بهتر است زیرا حقیقه فرزاد شاعری است استاد . باری ، وقتی فرزاد به طهران آمد از مرحوم نفیسی که حقاً مردی نجیب و نیک فطرت بود درخواست کردم از فرزاد استمالت کند و با کمال میل حاضر شد اما این ملاقات حاصل نشد

و باز بیاد دارم که در صحن دانشگاه مینوی وقتی فرزاد را دید بسوی او دوید و خواست در آغوش کشدش و ببوسدش و فرزاد بی لطفی کرد .

این دو موضوع را من خود واسطه بودم و مشاهده کردم. و اما در باب نسخه خیام که فرزاد در مجله سیاه و سپید مطرح فرموده اطلاعاتی که دارم این است ، مرحوم استاد عباس اقبال آشتیانی نسخه ای از خیام داشت که به کتابخانه انگلستان برای فروش عرضه داشت .

شناسندگان نسخ قدیم در کتابخانه های انگلستان بسیارند و لا براتوارهای مجهز دارند. پس از آزمایش های شیمیائی در مرکب و کاغذ و تذهیب کتاب آن را خریدند ، گویا از

مینوی هم خواسته بودند که در این معامله نظر بدهد ، و مینوی هم نظر موافق داده است .
فرزاد با این تصدیق مینوی در صحت کتاب مخالف است در صورتی که انگلیس ها نه بحرف
فرزاد گوش داده اند و می دهند و نه بحرف مینوی ، و گول و فریب هم نمی خورند . اگر
آقای فرزاد حقیقه معتقد است که انگلیس ها در این خرید مغبون شده اند آن نسخه را به شخص
بنده که حبیب یغمائی هستم برگردانند و بهای آن را باز گیرند ، زیرا نه تنها اگر نسخه ای
اصیل باشد بآن قیمت می ارزد بلکه اگر هنرمندانی در ایران پیدا شوند که نسخه ای از خیام با
عبارات و خط و تذهیب شش هفت قرن پیش بسازند قیمتش بیشتر است ، و همین اعتراض را هم به
استاد مینوی دارم که قابوس نامه فرای را ساختگی شناخت و در مجله یغما چاپ کرد و گویا
اکنون به اشتباه خودش معترف است .

مقصود این است جعل نسخه قدیم بطوری که کتاب شناس های دنیا را با شتاب اندازد
امکان ندارد و اگر چنین هنرمندانی در ایران پیدا شوند من که دست مبارکشان را می بوسم .
این جمله معترضه را هم عرض کنم که مرحوم عباس اقبال عقیده داشت که نسخه های قدیم فارسی
را اگر بکتابخانه های معروف دنیا انتقال دهند به مصلحت است . و می گفت اگر عکس بهترین
نسخه را از کتابخانه بریتیش میوزیم بخواهی بامبلغی مختصر فوری برایت می فرستند اما اگر
مثلاً از کتابخانه های معروف ایران و یا کتاب های شخصی عکسی بچند برابر قیمت بخواهی
نمی دهند و چنان که مکرر آزمایش کرده ام درست می گفت .

اما شخص بنده با عقیده استاد مرحوم اقبال سخت مخالفم و بهیچ روی موافقت ندارم که
نسخه های خطی قدیم از ایران بیرون شود و گرچه به قیمتی گزاف خریداری کنند .
دوستان توقع دارند که مناقشه لفظی دو استاد دوست به همین جا پایان پذیرد .

دختر چارقد سبزه

دیدم آن ماه دو هشت ساله	کو مهر فلک را بود سلاله
بر کرد بنا گوش خویش بسته	معجز چو بر اطراف ماه هاله
کرد رخ کلگونش سبز معجز	چون سبزه در بر گرفته لاله
یا باده یاقوت رنگ کوئی	کس ریخته در زمر دین پیهاله
بردمش نماز و زشرم افتاد	خوی بر رخ او چون به لاله زاله
زین رسم که بوسند دست بانو	دام به لبم بوسه ای حواله
زین جرأت و آن رفق، حالتی رفت	کش وصف نکنجد به ده رساله
دل در طمعش شد، نگاه او گفت:	آن بوسه ترا بس علی العجاله

رجال دوره قاجاریه

حاج آقا اسمعیل پیشخدمتباشی سلام —

آقا رضاخان اقبال السلطنه —

میرزا علی نقی حکیم الممالک.

(۳)

حاج محمدعلی محلاتی معروف به حاج سیاح میگوید: وارد سلطان آباد شدیم اخوی منزلی معین کرد لکن حکیم الممالک که حکومت عراق با او بود و مردم ویرا والی میگفتند به منشی باشی خود امر کرده بود بنده را در خانه علی رضاخان پسر مرحوم میرزا اسحق قائم مقامی منزل دادند و زیاد احترام و مهر بانی کردند. جناب حکیم الممالک به نوعی با مردم به مهر بانی و خوبی سلوک کرده بود که مردم تعجب میکردند زیرا حکام را همیشه جز درنده ای ندیده بودند. حکیم الممالک مدرسه ای برای ایتام و اطفال بیگس دایر کرده معاش میداد و تعلیم میشدند. خودش به عبادت مریضان و معالجه ایشان مجاناً می پرداخت. (۱)

شرح بالا حاکی از این است که حکیم الممالک در نشر و بسط علوم و معارف جدید و تأسیس مدرسه برای اطفال یتیم و تأمین مخارج آن و معالجه بیماران و تهی دستان بین رجال آن دوره پیشقدم بوده و نسبت به میرزا علیخان امین الدوله و حاج مهدی قلی خان مخبر السلطنه و میرزا حسن رشدیه و حاج میرزا یحیی دولت آبادی حق تقدم داشته است.

حکیم الممالک در یکی از نشریه های دوره ناصری به نام «روزنامه ملتی» شرحی راجع به اسکی نوشته است (۲) که تا چند سال اخیر هم در ایران تازگی داشت و در آن تاریخ مردم این دیار جز معدودی از فرنگه رفته ها این قبیل مطالب را باور نمیکردند و گوینده را به باد استهزا میکردند. روزنامه ملتی مینویسد:

«میرزا علی نقی حکیم الممالک تفصیل تازه ای بطور حکایت در ادراک بهار و تأثیرات آن نوشته بود که چون خالی از مزه و فایده نبود در این روزنامه طبع نمود:

«بدانکه طبایع ناس مختلف است و هر یک به وضع و طور و قسمی مخصوص درک بهار میکنند. گذشته از طبایع مختلفه به حسب سن و سال و پیری و جوانی و طفولیت درک کیفیت بهار به اختلاف دست میدهد و هکذا در ملل و طوایف مختلفه نیز بواسطه عادات و رسوم و آب و هوا و غیره در تأثیرات بهار تغییرات کلیه است چنانکه در ملل مختلفه ابتدای سنه و سال هم به اختلاف است. مثلاً در قانون فرنگستان ابتدای سنه آنها در زمستان است در هنگامی که ارامنه عید خاج شوین میگویند. و چندان وقت خوبی نیست زیرا که در آن وقت جز باران و برف و گل و سرمای شدید لذتی محسوس نمیشود.

«کامل ترین عیش ها در آن وقت لغزیدن در روی یخ است و این عیش و لذت بازی را هر

بچه‌ای در ایام طفولیت درك کرده است و خوانندگان این اوراق البته یاد جوانی کرده خواهند فهمید اما انصافاً فرنگیان این بازیچه را بطوری کامل کرده‌اند و اسباب عیش قرار داده‌اند که میتوان یکی از صنایع عمده آن‌ها محسوب کرد. چنانکه کفشی اختراع کرده‌اند که زیرش آهن است و پوشیده، در روی یخ بطوری با آن کفش راه می‌روند که بینندگان آنها را مثل مرغی می‌بینند...»

میرزا علی نقی حکیم الممالک خطش خوب و سبک انشاء و نگارش او روان و خالی از تکلفات منشیانه بوده است.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه میگوید: «شنیدم امروز شاه به خط حکیم الممالک دستخطی به امین السلطان مرقوم داشتند و بعد تمجید از خط و ربط حکیم فرمودند.» (۱)
حکیم الممالک بسال ۱۲۷۲ که برای تکمیل علم طبابت به فرانسه رفت سالی چهارصد تومان مواجب داشت (۲) و از همان تاریخ پزشکی حاذق و طبیبی مجرب بود که اینک فرخ خان امین الدوله را در اثنای مأموریت بخوبی معالجه کرد و شرحی که میرزا آقاخان اعتماد - الدوله نوشته مؤید این مدعاست. صدراعظم نوری مینویسد: «از ناخوشی شما اوقاتم تلخ شد قدری متوجه احوال خودتان باشید که پس نیفتید. ازعالیجاه میرزا علی نقی و حذاقت او در معالجه شما بسیار راضی شدم. مراتب مهربانی و محبت مرا به او ابلاغ نمائید.» (۳)
حکیم الممالک مردی بذله گو و شوخ طبع و در عین حال رك و صریح اللهجه بوده و حتی گاهی به ناصرالدین شاه گوشه و کنایه می‌زده است. میگویند یکی از درباریان ظاهراً به تحریک محمد حسن خان اعتماد السلطنه به او مینویسد:

مرا درد اسهال گردید هالك
وی در جواب میگوید:

چنین اقتضا میکند حکمت من
که باید بمیری حکمت بذلك

غلام علی خان ملیجك (عزیز السلطان بعد و سردار محترم بعدتر) به اندازه‌ای نزد ناصرالدین شاه مقرب و مورد توجه بود که حتی فاطمه خانم انیس الدوله سوگلی شاه نیز یاری تعرض به او را نداشت. اما حکیم الممالک همین عزیز دردانه شاه را اغلب استهزا و ریشخند میکرد. یکی از روزها که ملیجك به اسب سواری سرگرم بود و ناصرالدین شاه از قد و قواره و شکل و شمایل این بچه زردنبو کیف و لذت میبرد و در باریان متملق برای خوش آمد او در تعریف و تمجید ملیجك به یکدیگر سبقت می‌گرفتند ناگاه حکیم الممالک از آن میان به طنز و طعنت گفت، يك دم روان شو قدت ببینم (۴)

ناصرالدین شاه به صید و شکار تعلق خاطر فراوان داشت و يك روز پلنگ بزرگی شکار کرده بود و فوق العاده از این رهگذر به خود می‌بالید. حکیم الممالک میگوید دیشب در عالم رؤیا دیدم که اعلیحضرت در تالاری مزین و عالی جلوس کرده‌اید و ریش بلندی دارید. شاه می‌پرسد بعد چه شد؟ وی در جواب اظهار میکند میخواستید چه بشود؟ از خواب بیدار شدم. سپس از تسلط شاه در تیراندازی شرحی بیان میکند و میگوید من سیصد خانه سراغ دارم که پس از شکار پلنگ اسفند دود کرده‌اند تا چشم زخمی به اعلیحضرت وارد نیاید. (۵)

۱- خاطرات اعتماد السلطنه ص ۵۸۶ ۲- مجموعه اسناد فرخ خان امین الدوله ص ۳۳۲ ۳- ایضاً ص ۸۴ ۴- خاطرات اعتماد السلطنه ص ۵۴۹ ۵- همان کتاب ص ۳۷۷

حکیم‌الممالک در سفر اول و دوم ناصرالدین‌شاه به فرنگستان که به ترتیب در ۱۲۹۰ و ۱۲۹۵ اتفاق افتاد از ملتزمین رکاب بود. در سفر اول چند روز قبل از حرکت شاه از طهران به اوماموریت داده شد روانه گیلان شود و از پرنس منچیکف و همراهان او که از طرف تزار به عنوان مهماندار به انزلی (بندرپهلوی) میآمدند پذیرائی نماید. (۱) میرزا رحیم پسر حکیم‌الممالک در همین سفر برای تکمیل تحصیلات خود در لندن توقف کرد. ناصرالدین شاه در سفر دوم خود به اروپا میرزا رحیم را دیده و راجع به او چنین نوشته است: «روز دوشنبه هشتم جمادی‌الثانی ۱۲۹۵ وارد گار پاریس شدیم. آمدم پائین نظر آقا (بعدها یمین‌السلطنه) وزیر مختار پاریس و نریمان خان (بعدها قوام‌السلطنه) و میرزا جوادخان سرتیپ (بعدها سعدالدوله) که اسباب اکسپوزیسیون آورده است و میرزا رحیم پسر حکیم‌الممالک که سفر سابق با ما آمده بود و الی‌حال در لندن مشغول تحصیل زبان انگلیسی بوده و زبان را خوب آموخته است ... همه در گار حاضر بودند. میرزا رحیم در همین اوقات یعنی بعد از پنج سال تحصیل در لندن به ایران مراجعت میکند و برای او سالی چهارصد تومان مواجب معین میشود.

میرزا رحیم «تاریخ ایران و سلطنت قاجاریه» تألیف مارخام نایب وزارت امور خارجه انگلیس را به دستور ناصرالدین‌شاه به فارسی ترجمه کرده است. (۲) اعتمادالسلطنه میگوید: «عصر به جهت کتاب تاریخ انگلیس که راجع به تاریخ قاجار است خانه میرزا رحیم پسر حکیم‌الممالک رفتم.

علم چه خوب است، این ... کم‌تر است چون انگلیسی میدانند و من نمیدانم شرافتی به من دارد.» (۳) میرزا رحیم سه کتاب دیگر نیز به شرح زیر:

- ۱- سفرنامه دکتر هانری لانسدل انگلیسی به ترکستان روس و خیوه و بخارا.
- ۲- روزنامه گرافیک پیرامون زندگانی پرنس لئوپولد دوک دالبانی پسر کوچک ملکه ویکتوریا.

۳- مجموعه مراسلات متبادله بین ژنرال کافمن روسی فرمانروای ترکستان و امیر شیرعلی‌خان حاکم افغانستان که پس از فتح کابل به دست مأمورین امپراطوری بریتانیا افتاده و به انگلیسی ترجمه شده (۴) از انگلیسی به فارسی ترجمه کرده و به ناصرالدین‌شاه تقدیم نموده است که اولی و سومی از نظر تاریخ ایران نیز حائز اهمیت فراوان میباشد. میرزا رحیم که جوانی تحصیل کرده و پرکار بود در ماه صفر ۱۳۰۳ به سن سی سالگی به مرض سکهته دیده از جهان فرو بست و این ضایعه ناگهانی لطمه شدیدی به روحیه حکیم‌الممالک وارد آورد. (۵)

-
- ۱- سفرنامه ناصرالدین شاه چاپ اصفهان صفحات ۹ و ۱۰ و مرآت البلدان جلد سوم ص ۱۷۲. ۲- از این ترجمه يك نسخه خطی به شماره رف ۲۰۲ در کتابخانه ملی و يك نسخه به شماره ۳۲۷ ج در کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه طهران موجود است.
 - ۳- خاطرات اعتمادالسلطنه ص ۲۳۴ ۴- نسخه خطی هر سه کتاب بالا به ترتیب به شماره ۱۴۰ رف و ۱۶۹ رف و ۲۱۰ رف در کتابخانه ملی موجود است ۵- خاطرات اعتمادالسلطنه ص ۴۴۵

در قسمت دوم این سلسله مقالات به قید احتیاط نوشته شد که حاج آقا اسمعیل پدر حکیم الممالک در حدود ۱۲۸۴ چشم از جهان پوشیده است. ضمن تحقیقات و مطالعات بعدی معلوم شد که او در ۱۲۹۰ که ناصرالدین شاه عازم فرنگستان بود حیات داشته (۱) و بعد برای زیارت اعقاب مقدسه به نجف اشرف و کربلای معلی مشرف شده است. حاج آقا اسمعیل بسال ۱۲۹۱ در نجف اشرف وصیت نامه زیر را نوشته و قریه «قصبه» را که از توابع شهر یارمیباشد وقف میکند:

«.... داعی بر تحریر این حروف شرعیه مألوف و باعث بر تسطیر این کلمات ثابته الدلالات اینکه بعد از اقرار به توحید و عدل خداوند تعالی و به نبوت حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین و ولایت ائمه اثنی عشر... عالیجاه رفعت جایگاه مجدت و نجدت دستگاه سعادت و اقبال همراه... حاج آقا اسمعیل پیش خدمت باشی سلام شاهنشاه اسلامیان پناه... در کمال صحت مزاج و کمال عقل و شعور، از روی رضا و رغبت و اختیار، من دون کره و اجبار در نجف اشرف این که هر گاه به مقتضای کریمه کل نفس ذائقة الموت اجل محتوم در رسیدن عالیجاه آقا میرزا علی نقی حکیم باشی بندگان شهر یاری روحیفدها که وکیل عالیجاه معزی الیه میباشند از قرار تفصیل عمل نمایند و ایضاً اقرار کرد بر وقفیت و مصالحه خانها و ملکیت بعضی اجناس از برای بعضی اولاد و زوجات بر تفصیل ذیل و آنچه مرقوم در اوراق علیحده است.

«وصیت اولی که بزرگترین وصایای من است این که اولاد و متعلقان من باید در خدمت - کاری و دعا گوئی ذات مقدس پادشاه اسلام پناه کوتاهی و اهمال نکنند که رستگاری دنیا و آخرت را در این یافته و هر که از این دو امر کناره گیری نماید در دنیا و آخرت رستگاری نخواهد یافت. از آن جائی که بر اولاد خود کمال مهربانی را دارم این وصیت را مقدم بر همه وصایای خود داشتم. هر گاه خلاف ادب و جسارت نبود به خدمت پادشاه دین پناه به عرض میرساندم که وصی این قدیمی غلام باشند اما نخواستم که این خلاف بزرگ در حیات و ممات از این ضعیف واقع شود لهذا وصی خود فرزندی میرزا علی نقی را که یکی از خانه زادگان در گاه است قرارداد و فرزندی آقا رضا را که از خانه زادان است ناظر نمودم و باید هر یک از وصایای مرا که معمول و مقبول می پندارند اول به خاک پای مبارک عرضه دارند و بعد به اجازه و حکم محکم مجری سازند که از اولاد راضی نیستم اگر در خیر خواهی و صداقت در حضرت پادشاهی اهمال دارند.

«وصیت دیگر آن که مبلغ پنجاه تومان خمس و پنجاه تومان رد مظالم احتیاطاً بر ذمه دارم باید از عین مال اخراج کنند ولی نظر به این که شاید ملک موسوم به «قصبه» زاید بر ثلث باشد از ورثه خواهش دارم که امضا نمایند اگر امضا نمودند وصی باید خمس و رد مظالم را از منافع ملک به تدریج بدهد و از عین مال خارج نکند و بعد از تمام شدن مخارج ملک را وقف نماید و اگر کمتر از ثلث باشد بالتساوی خمس و رد مظالم و صوم و صلوة را از اصل اخراج کنند و کم بود ثلث را از چیز دیگر اخراج کنند. دیون مسطوره ذیل قریه قصبه را عیناً به عوض

ثلث اخراج کنند وعین آن هرگز به فروش نرسد. ۱۰
فرمانی هم که ذیلا به نظر خوانندگان میرسد از طرف محمد شاه به افتخار حاج آقا اسمعیل صادر گردیده است:

و... آنکه چون وجهه همت والانهمت همایون سلطانی داشته ایم هر يك از محرمان آستان آسمان بنیان و محرمان کعبه حضور ارم نشان که در هیئت بندگی صادق اند و در ازای خدمت بر اقران فائق التفاتی در حق او فرمائیم که از امثال ممتاز شود و مرحمتی درباره او مبذول داریم که از اقران مستثنی گردد و عالیجاه مجدت پناه اخلاص و ارادت آگاه مقرب الحضرت العلیه آقا اسمعیل پیشخدمت خاصه شریفه در میان خدام خلوت بهشت نزهت به سفت صداقت و نیکو خدمتی بیشتر متصف میباشد لهذا خدمت بارعام و آوردن غلیان سلام را به علاوه شغل سابق به او مخصوص فرمودیم که این موهبت و مرحمت مایه مباهات و سربلندی و افتخار او باشد... دفترخانه مبارکه شرح منشور قضا دستور همایون را مثبت... و از شایبه تغییر و تبدیل مصون دانند و در عهده شناسند تحریراً فی شهر رجب المرجب ۱۲۵۲ هـ

ناتمام

۱- اصل این سند در تملك دوست بزرگوار راقم این سطور آقای محسن فرزانه است که سمت مصاهرت مرحوم میرزا حسن مستوفی الممالك را دارند و داماد او به دختر و فرزند اسمعیل مکرم السلطنه فرزند محمد حسین خان احتشام حضور (قبلاً امیر معتمد) فرزند حاج آقا اسمعیل میباشد. ۲- اصل این فرمان در تصرف آقای سیروس فرزانه رئیس تشریفات دربار شاهنشاهی است و ایشان فرزند جناب آقای حسن فرزانه فرزند حکیم الممالك میباشد.

تهنیت نوروز ۱۳۴۷ هـ. ش.

از سروران و دوستان نامه‌ها و اشعاری در تبریک سال نو به مجله رسیده که از همگان امتنان داریم از جمله آنها این رباعی زیبا از استاد صادق صفوی مقیم هندوستان چاپ میشود:

جان بهر حبیب است ، هم امروزش ده
دل نیز به سیمای دل افروزش ده
زان پیش که جان و دل به یغما ببرد
این هر دو به ارمغان نوروزش ده

گشتی در خاک یزد

-۱-

بامداد پگاه که طهران غم خیز در خواب بود بامنوچهرستوده از ری آهنگ بوانات کردیم . ستوده یاری موافق و همراهی آسان نوردست . آرامی درونش آرام بخش روان است . تحمل و طاقتش زندگی دشواریا بان راسخت آسان می کند . هر نان خشک و سیاهی می خورد ، هر آبی می نوشد ، در هر بیغوله و کلبه ای هم به خواب خوش می رود . طبیعت محبوب اوست و سفر صحرا مطلوبش .

هفته آخر آبان که هوای بیابان سردی و سوز به همراه می آورد و برگ ریزان بی درنگ است ، باغها به خواب بلند زمستانی آغاز می کنند و خاری بر برگ بیابان تن به باد کویر می سپارد مادر مرکب گرمی از ساوه و اصفهان و قمشه و ایزدخواست گذشتیم . در راه تفننمان دیدن تابلوهای متنوع دولتی بود و یکی که زیباتر از همه بود «توالت عمومی میمه» بود و معلوم شد که گفتن مستراح در میمه بی ادبی است و شهرداری از راه تأدب و به منظور جلب سیاحان تأثیر کلام را در لفظ فرنگی دیده و به ریش بخشنامه اخیر هم خندیده است ! اما چیزی نگذشت که به باغهای مدخل اصفهان رسیدیم و دیدیم که بر پرده سفیدی خبر میمنت اثر تأسیس «تلویزیون ناسیونال اصفهان» کتابت شده و مقامات اداری خلاف دستور نخست وزیر لقب «ناسیونال» رادر قبال «ملی» پذیرفته اند و مؤسسان آن دستگاه مشتاقان کم انتظار را با آب و تاب بشارت آورده اند !

بگذریم . سخن از بیابان باید گفت که از شهر به است . غروب به ده پید رسیدیم . جایی که برای آرمیدن یافتیم پاسگاه تازه ساخته ژاندارمری بود . بر تخت های دوطبقه خوابیدیم و صبح زود به راه بوانات که از شاهراه شیراز منشعب می شود در افتادیم . راه بوانات همان مسیر شترداران است که بر اثر کثرت رفت و آمد کوبیدگی و سفیدی پذیرفته است . ناگزیر پر پیچ و خم و پست و بلندست و طبعاً زیاد ترست . جاده در کنار رودی خشک طی می شود و در سر راه چند چشمه کوچک از زمین می حوشد .

امروز آسمان ابری است ابر تیره و پشته پشته بالای سرست و ما را می ترساند . تیرگی هوا مهابت دشت را چند چندان کرده ، بته های خزان دیده هم کبودی گرفته به رنگ آسمان در آمده اند و اگر تصرف در شعر بهار جائز باشد باید گفت «صحرا کبود و کوه کبود و گیا کبود» !

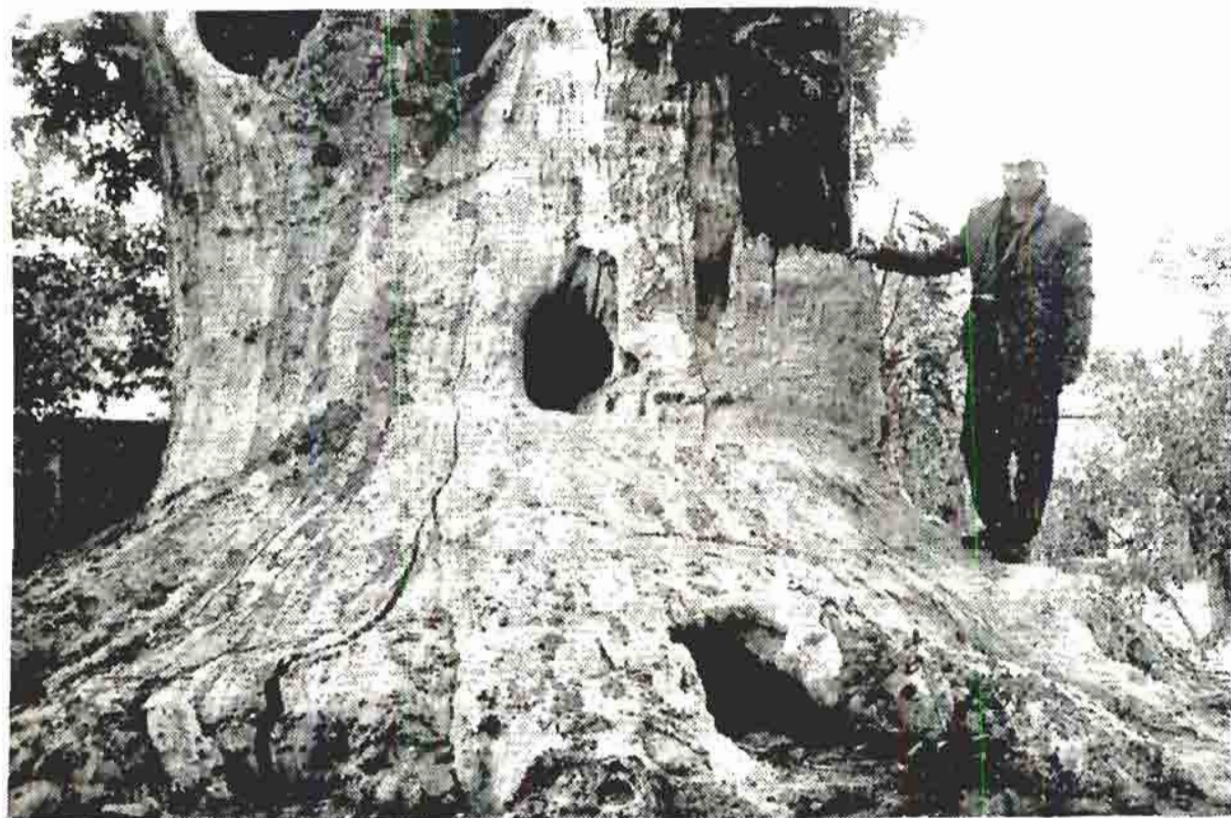
از بوانات تا ده پید نزدیک ده فرسخ است . بوانات از اسمش پیداست که مجموعه ای است از آبادیهای کوچک و بزرگ . گفتند که جمعاً ۱۹۶ پارچه آبادی و مزرعه است و در میان دورشته کوه قرار گرفته . مزارعش آبادان و پردرخت و بار آوری نمود . مرکزش سوریان نام دارد . قصبه ای است پردرخت . جائی است قدیمی و تازه به خیال ایجاد چهارخیابان متقاطع در آن افتاده اند تا حتماً به شکل شهر در آید . محصولش بادام و انگور و سنجد و گردو

و زرد آلو و توت است . مسجدی دارد که کتیبه‌اش را اینجا نقل می‌کنم : در و پیکرش هنری ندارد . کتیبه داخل گنبد بخط ثلث جلی است :

« امر بتجديد هذه العمارة المباركة المسجد الجامع صاحب الاعظم الاعدل الاحکم (يكلمه خوانده نشد) خواجه عز الدوله والدين المظفر الملك الاعظم عظمه الله جلال قدره في تاريخ ربيع الاول سنة اثنين و سبعين و سبعمائه . كتبه فتح الله بن محمد النقاش الاصفهاني . »

از سوریان به سوی شیدون و بزم رانندیم . شیدون آبادی کوچکتری است . کنار جاده بر امتداد بلندی کوه قبرستانهای متعدد متعلق به قرون دهم و یازدهم دیده می‌شود که سنگهای مرمرین و سیاه تراشیده آن حکایت از ایام عزت و اعتبار محل می‌کند .

بعد به بزم رسیدیم . قلعه وسیعی دارد ، از خشت و گل . چون از بزم گذشتیم و به سوی دیگر رود آمدیم امامزاده شاه میر حمزه (که مردم آنرا پدشاه ابوالحمزه شیراز می‌خوانند) دیدار شد . در این امامزاده شش چنار کهن سال قد برافراخته و یادگار قدمت آبادی و کهنگی مزار است . یکی از چنارها که مقابل در ورودی امامزاده است از حیث کلفتی تنه و



خالی شدن بدنه دست کمی از چنار امامزاده صالح ندارد . قطعاً بیش از هزار سال از عمرش می‌گذرد . بنای امامزاده چند دیدنی دارد که برجسته تر از همه ضریح چوبی مشبك آن است . بزرگ و خوش نقش و ظریف ، کار هم شهری من استاد شرف الدین علی یزدی است و بر دو طرف در آن رقم زده است که « لا اله الا الله محمد رسول الله کتبه الفقیر بماند علی فی سنة سبع و الف عمل استاد

شرف‌الدین علی یزدی ، الله، علی‌ولی‌الله حقا، در جهت بالای سر ضریح بخط نستعلیق ماده تاریخی بدین شرح نقر کرده‌اند :

غلام شاه حسن شاه ابن ابراهیم	که هست خادم آل محمد و احباب
بلند مرتبه شاهی که باب فتح و ظفر	گشاده است به رویش مفتاح الابواب
بدور سلطنت شاه عادل باذل	ابوالمظفر عباس شاه عرش جناب
ز روی صدق و صفا ساخت این محجرا	در این مقام شریف از برای نیل صواب
چو فیض لم یزلی است این و نیز تاریخش	اگر طلب کنی از فیض لم یزل دریاب

در دوره ضریح دوازده امام‌کنده شده است و اندازه این صندوق $۱/۹۸ \times ۳/۴۸$ و بلندی دو متر است ، در دوره محراب این امامزاده قسمتی از کتیبه‌ای به گچ و به خط نسخ باقی مانده است که تاریخ ۹۵۳ را دربردارد .

به اهتمام همایانام گشت تمام

بسال نهصد و پنجاه سه به فتح و ظفر (کذا)

با عبارت « عمل استاد شمس‌الدین بن عبدالحسین اصفهانی بناء »

در دور قبر هم « هره » ای از مرمر کار رفته است که بر آن نقر شده :

این سنگ که دور سر این تاجور است

حسن عمل وزیر والا گهر است

جستم ز خرد که سال تاریخش چیست

گفتا قرآن و جدول و آب و زرت

و از همه این تواریخ خوب معلوم می شود که صفویان در تعمیر و برپا کردن بقعه های امامزادگان در دور افتاده ترین آبادیهای ایران همتی و « ایده آلی » داشته اند که کارشان و نظرشان را نمی توان کوچک و پست گرفت .

آبادی بعد دشت خورده نام دارد و نمیدانم خورده اش را چگونه بنویسم - با واو یا بی واو . عجب جایی بوده است که در قبرستان تخته سنگهای مرمر بزرگ و خوش تراش با القاب و عناوین بالا بلند از قرن یازدهم دیده می شود و حیف این سنگها که بی صاحب در بیابان خدا افتاده و هر يك در خور نگاهداری و نگاهبانی است .

از دشت به منج آمدم که نامش را بمناسبت آنکه مؤلف فرخ نامه جمالی یزدی (که چاپ شده) در قرن ششم هجری متوطن آنجا بوده است می شناختم و دیدن آن را فرض میدانستم . امروز مخروبه ای است و روبه خشکی می رود و آه و ناله پیر و جوانش به آسمان بلند است .

درین آبادی دیدنی ترین چیز درختان توت کهن است که می برند و می برند و گمان ندارم کهن تر و کلفت تر از درخت توتی که عکس آن را گرفته ام در جای دیگر بتوان یافت . قدمت و عظمت و سطریری آن را با ستوده که باریک و قلمی نیست بخوبی می توان سنجید .

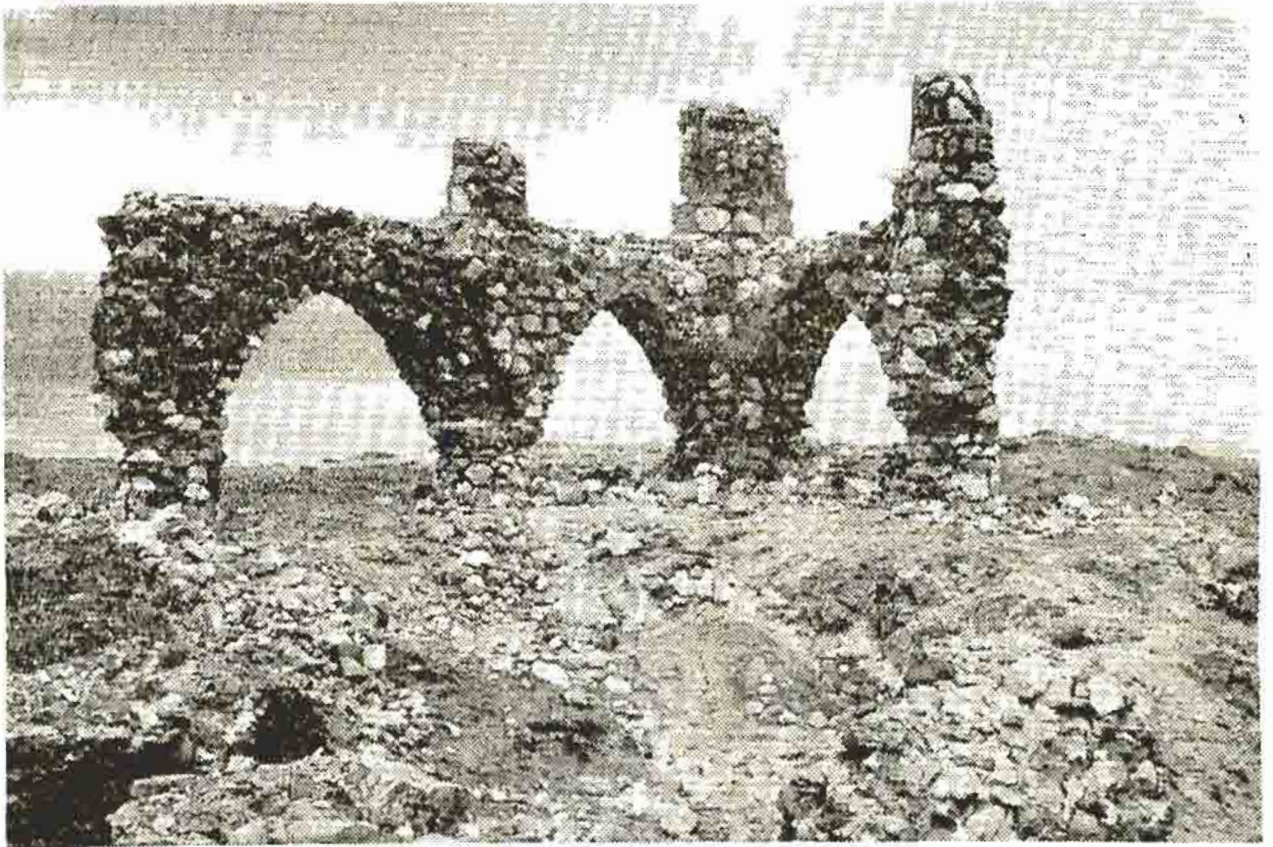
در کنار آبادی فعلی مانج بر سر تپه ای بنای مخروبه سنگی خوش طرحی باقی است که که آن را قلعه حیدر بیگ می نامند . طاق و همیکل و دور نمای آن ساسانی نماست ، ولی از چه عهدی است ، والله اعلم . هر بدنه اش دو پی مدور و دوجرز مربع یعنی سه دهنه داشته و حوضی هم در وسطش بوده و طبقه ای هم تمام یا نیمه در بالا داشته است . فعلا جز همین مقدار که در عکس دیده می شود چیزی از آن باقی نیست . در نزدیک این قلعه یا بنای امیرانه ، یا بقعه قبرستانی هست که در آن سنگهای مرمر بزرگ قرن دهم و یازدهم بخطوط خوشی ، شکسته و سالم ، یادگار

گذشته روشن منج خراب است . این نوع سنگ قبرها از اختصاصات این منطقه است و بر روی اکثر آنها نقش سرو و قندیل نقر شده . سروی هم کهن و زیبا در مانج هست که به دیدن می‌آرد .



آخر بلوک بهانات اراضی آبادی مانج است . پس از دو سه فرسخ کوههای سیاه رنگ و تپه‌های پست به سمری‌رسد و دشت پهناوری که يك سوی آن ابرقو و سوی دیگرش کوههای شهر بابک و سوئی سلسله شیرکوه و کوههای یزد است برمسافر دهان می‌گشاید . پس از شش فرسنگ به مروست که آبادی بزرگ این کفه است رسیدیم . از گفتنی‌ها آنکه میان باغات و مزارعش تا خود آبادی قریب دو کیلومتر فاصله است از محصولش انگور و گندم نام بردارترست . مروست که در کتب قدیم آن را مرویس نوشته‌اند معلوم نیست تابع و وابسته به کجاست؟

دارائی و اصلاحات ارضی و بخشداری و ژاندارمری و فرهنگ آن با کرمان ، پست و دادگاه و سجل و آمار و بهداشتش با یزد ست . رابطه حقیقی مردم با یزد است ، یعنی تجارتشان و خرید و فروختشان با آنجاست . کدخدایش را دیدیم . می گفت ما کجا و کرمان کجا ! يك ماه است که برای کاری اداری باید به آنجا بروم و میسر نمی شود . بخرج رفتن یزد کم



است و يك روزه می رویم ، و از آن کرمان چندین برابر و چند روزه هم نمی توانیم رفت ، زیرا راه ندارد ...

قلعه قدیم با خاکریز بلند دستی و بقعه ویرانه شیخ عبدالله و بقعه شیخ بهاءالدین در سه کیلومتری (مبارکه) که مقبره نجم الدین محمود شاه بن شمس الدین محمد متوفی در ۷۹۲ عارف است نه بهاءالدین و بقعه ای مربع شکل و عظیم که گنبدش ریخته در وسط شهر از آثار قدیم مروت است . آنچه در میان این آثار یگانه است و تا کنون درجایی ندیده بودیم نقش مینیاتوری است که در بقعه شیخ عبدالله بصورت کثیفی باقی است . هنر نقاشی و رسم درین است که نقش مینیاتورها بوسیله ایجاد برش بر سطح گچ مالی شده بیرون آورده و از ترکیب رنگ گچ و رنگ کاه گل ظریف و نرم (که در یزد به آن سیم گل می گویند) چنین طرحی و تصویری را به وجود آورده است .

بعد از ظهر ریگ بر خاست و دولاخ جهان کویر را فرا گرفت غبارش هم قشنگ و هم بدیع نماست . روز روبه تاریکی رفت و ما هم شب کردیم و در خانه دوستی مهربان آرام گرفتیم .
انعام

مفاخر ملی

نقل از اطلاعات - ۱۳ اسفند ماه ۱۳۴۶

توفیق درنیل بهدف ، برای هر کس که دست دهد ، بی گمان او جزء مردم خوشبخت روزگار است. ولی این مردم خوشبخت روزگار را کثرا در زندگی خصوصی خود با بدبختی بی شمار روبرو بودند ... نمونه این جمع فردوسی خودمان است ، اینکه با جرأت میگویم فردوسی خودمان بدانجهت است که از بین مفاخر ملی ما ، این یکی دیگر بحمدالله مدعی ندارد ، یعنی باوجود آنهمه اشعار میهنی و ستایش ایران و ایرانی کسی روی آنرا ندارد که برای فردوسی ملیت دیگری بترشد ولی این دهقان زاده طوس که برآستی بگردن ایرانی و زبان فارسی حقی فراموش نشدنی و غیرقابل انکار دارد و به پارسی خود «عجم» زنده کرده است نه تنها در زمان حیات مرد بدشانی بود ، بلکه بعد از مرگ هم این بدشانی از او روی گردان نبود.

پسرش جوانمرگ شد ، آرزوی ازدواج دخترش را بکور برد ، مورد غضب سلطان محمود واقع گشت ، در بدری و آوارگی را تحمل کرد و بعد از مرگ هم به بوتۀ فراموشی افتاد ، گورش که بایست زیارتگاه هر ایرانی باشد به ویرانه ای جفد نشین مبدل شد ، تا روزگاری که فرزند دلاور وطن رضاشاه کمبر که بملیت و ایرانی بودن خود مفتخر و مباہی بود زمام امور کشور را بدست گرفت و آن ایام که مصادف با هزارۀ آن شاعر ملی بود موجب شد گور او جلوه ای تازه یابد و نام او باز بر سر زبانها افتد ...

یادش بخیر استاد حبیب یغمائی را که می گفت : نه تنها فردوسی شانس نداشت آنها هم که روی فردوسی کار کردند و عمر جوانی هدر دادند ، شانس نداشتند . استاد یغمائی گله میکرد که روزی که قرار بود مجسمه فردوسی در میدان نصب گردد ، برای لوحه زیر آن شعری می خواستند با شرایط ذیل : کوتاه باشد ... بروزن اشعار فردوسی گفته شود ، که این مجسمه در زمان سلطنت اعلیحضرت محمد رضاشاه پهلوی ساخته شده ... اشاره به سر سلسله دودمان پهلوی نیز در آن بشود .. و این موضوع که مجسمه را پارسی نژادان هندی هدیه کرده اند در آن گنجانده شود و دارای ماده تاریخی نیز باشد و ماده تاریخی نیز «یزدگردی» باشد . البته چنین شرایطی در شعری کوتاه بسیار مشکل بود ولی استاد یغمائی از عهده آن برآمد و این شعر در پای مجسمه که اینک در دانشگاه گذاشته شده با تخلص «حبیب» به چشم می خورد. ولی همانطور که استاد می گفت «نبودی جز احسنتشان بهره ام» (۱) یاد می آید ، صبح زودی از

۱ - مجله یغما معتمد است به هر کس که قطعه ای و ماده تاریخی به از این بگوید پنج هزار تومان تقدیم دارد :

محمد رضاشاه والا کهر
دوم خسرو از دودۀ پهلوی
که در هند دارند جای نشست
که از بادوباران نیابد گزند
شمارندۀ سال از یزدگرد :
بماناد پاینده و پایدار

در ایام شاهنشہ دادگر
برازندۀ افسر خسروی
از ایران نژادان یزدان پرست
بیاگشت این یادگار بلند
بگفتا حبیب اندرین کار کرد
ز فردوسی این پیکر نامدار

میدان فردوسی می گذشتم ، پاسبانی را دیدم که نردبانی در کنار مجسمه فردوسی قرار داده و از آن بالا می رود. حس کنجکاوی ام برانگیخته شد جلورفتم ، معلوم شد که شب گذشته چند نفر بی علاقه بمفاخر ملی خود يك بطری خالی مشروب بایك كاسه خالی ماست بروی کتابی که در دست مجسمه است گذاشته بودند ... و فردوسی را بحد يك خدمتگزار میخانه تنزل مقام داده بودند ..

نمیدانم قصد این عده چه بود ، شاید بقول خود می خواستند خوشمزگی کنند ولی این خوشمزگی یا شوخی را من در حد بدشانسی فردوسی می گذارم که زندگی خود را وقف ملتى کرده که فرزندان همان ملت نسبت به او تا این اندازه هتك حرمت روا می دارند.

بهر حال همانطور که اشاره کردم این مجسمه را مدتی به پارک شهر و از آنجا بدانشگاه منتقل کردند و بجای آن مجسمه کنونی را نصب نمودند. (۱) حال آیا این مجسمه میتواند بیان کننده روح فردوسی و عظمت او باشد بماند ولی بهر حال هر چه هست بعنوان مجسمه فردوسی برای ما قابل احترام است. یکی دو روز قبل از میدان فردوسی می گذشتم که صدای بلند گوی پلیس را شنیدم که به ماشین ها فرمان میداد : ماشین شش شصت و شش شمشك به چراغ راهنما توجه کنید ! ... بدنبال صدای بلند گو چشمم به مجسمه فردوسی افتاد دیدم چهار بلندگو به پای مجسمه بسته اند و صدا از زیر لباده مفخر ملی ما بیرون می آید ! بی اختیار پیاد شیشه مشروب و کاسه ماست چندسال پیش افتادم و از این که بلندگو به پای فردوسی بسته شده چندشم شد ... من نمی گویم که سیاحان خارجی از این مجسمه بعنوان مجسمه بزرگترین شاعر ایرانی عکس می گیرند و در دیار خود ناچارند به تماشای گران عکس توضیح دهند که در ایران نسبت بمفاخر ملی خود زیاد علاقه نشان نمیدهند فقط سؤال میکنم که در کجای دنیا بلندگو را به پای مجسمه ها که حداقل تزئین میدان شهر هستند می بندند که ما بسته ایم

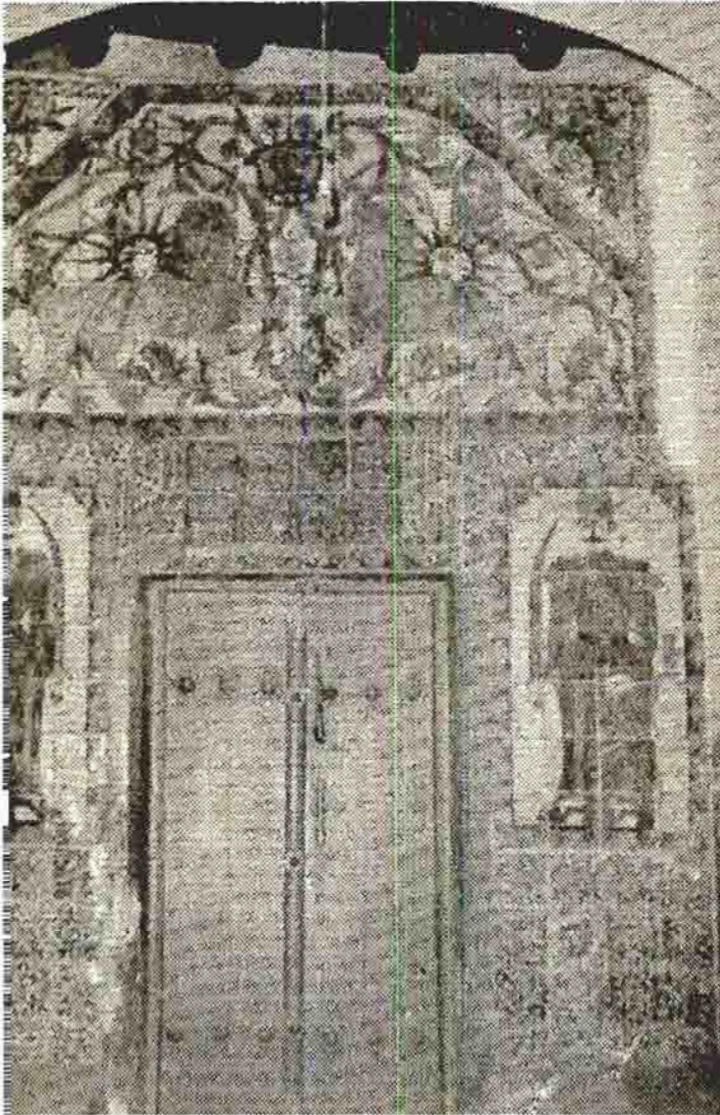
۱- ایرانیان مقیم هندوستان پیکره فردوسی را در بیست و چندسال پیش باندیشه خود تهیه کردند و فرستادند که در میدان فردوسی نصب شد . پس از چندی آن پیکره را بدانشگاه بردند و بجای آن پیکره دیگری برافراختند . مجسمه ای که در هند ساخته شده بود اگر درخور فردوسی نبود مجسمه بعدی به مراتب از آن بدتر است ، گوئی پاسبانی با هیكلی تراشیده و نخراشیده فرمان ایست و حرکت به گذریان می دهد .

ساختن و پرداختن مجسمه بزرگان ادب کاری ساده و سرسری نیست . باید تمام آثار شاعر را و آثار دیگران را که از او نام برده اند بدقت تمام خواند ، و هر لطیفه و هر دقیقه را بهم پیوست و پیکره ای پرداخت که زیبایی معنوی آن در ذهن کسانی که بر مجسمه می - نگرند نقش بندد نه این که بیننده هیكلی خیالی بدین زشتی ؛ از شعر و شاعری و فردوسی و شاهنامه و حماسه ملی بیزار شود !

شما را بخدا ، این مجسمه را بردارید چه لااقل این فایده را دارد که خواننده شاهنامه پیکری مناسب و درخور ، از فردوسی در ذهن خود مجسم می کند .
مجله یغما

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

حمام پهنه سمنان



یکی از بناهای تاریخی سمنان که کمتر بدان توجه شده است ساختمان گرما به ای می باشد که پانصد و سی و دو سال از تاریخ بنای اولیه آن میگذرد .

این گرما به در ضلع غربی میدانی که بین مسجد جامع و مسجد شاه سمنان قرار دارد و بنام میدان یا تکیه پهنه معروف می باشد واقع شده است .

از مورخان دوره قاجاریه محمد حسن خان صنیع الدوله از این حمام دیدن نموده و متن کتیبه ای را که بر سر در حمام نوشته شده بود در کتاب مطلع الشمس آورده است . بموجب نوشته کتیبه مذکور حمام مورد بحث در شوال سال ۸۵۶ هجری قمری در عهد سلطنت میرزا ابوالقاسم بابرخان پادشاه دوره تیموریان بدستور وزیر او خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه تاج الدین بهرام سمنانی بنا گردیده است .

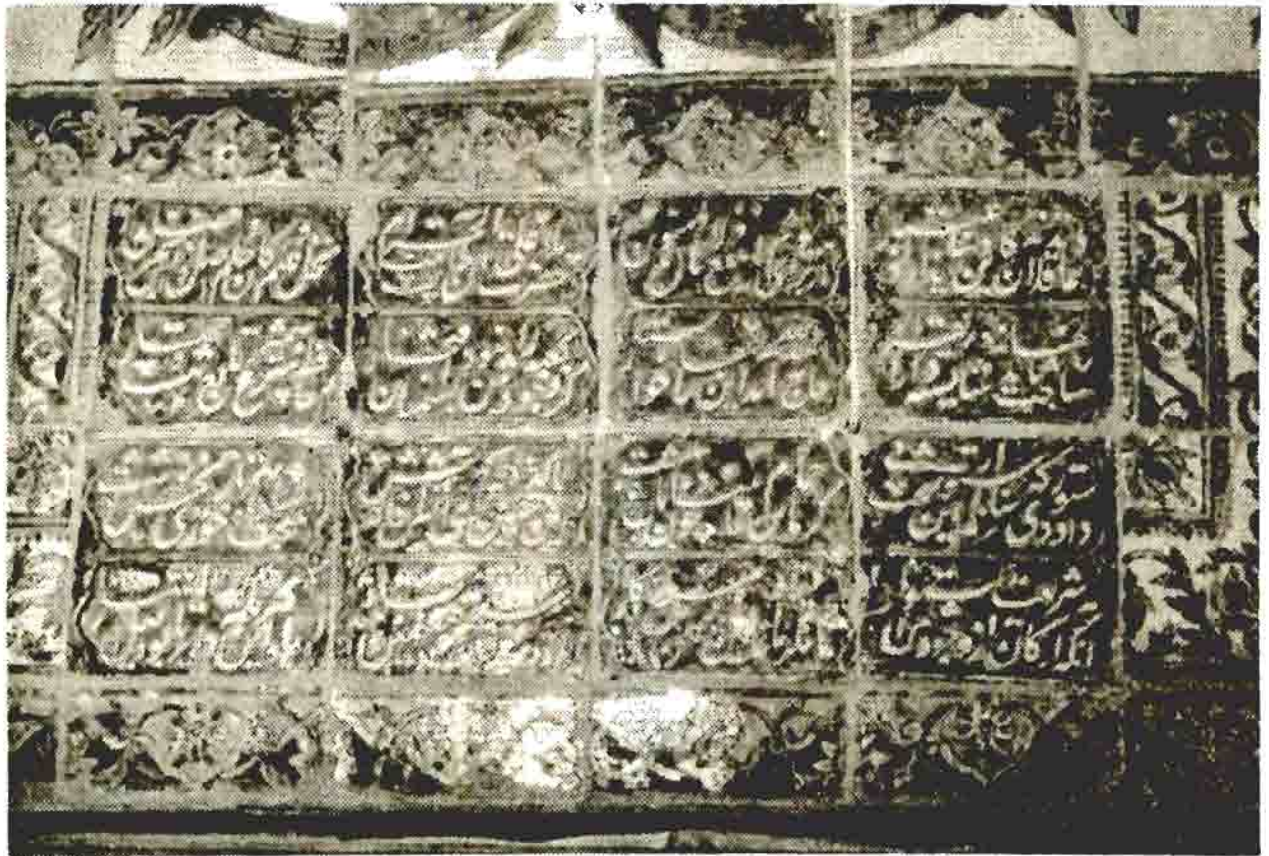
متن کتیبه مذکور بدین شرح است :
(امر بیناء هذا الحمام المبارك فی زمان دولة سلطان الاعظم ملك الملوك فی العالم مغیث الحق والدنیا والدین ابوالقاسم بابرخان خلد الله ملكه وسلطانہ

دستور الوزراء الاعظم خواجه غیاث محمد بن المرحوم خواجه تاج الدین بهرام السمنانی فی شوال سنه ست وخمسين وثمانمائہ (۸۵۶ هجری) .

طبق تحقیقی که بعمل آمد گرما به مذکور در حدود چهارصد و پنجاه سال یعنی تا زمان سلطنت ناصر الدین قاجار دایر بوده ولی از آن تاریخ بیحد در اثر عدم توجه رو به خرابی گذارده و کتیبه تاریخی آن نیز بمرور از بین رفته است تا اینکه در ۶۷ سال قبل زمان سلطنت مظفر الدین شاه قاجار طبق دستور حاجی ملا علی حکیم الهی سمنانی مجتهد بزرگ سمنان نسبت

به تعمیر و تجدید بنای گرمابه مورد بحث اقدام گردیده و تاکنون بهمان صورت حفظ و نگهداری شده است .

در تاریخ بنای مجدد این حمام که سال ۱۳۲۱ هجری قمری می باشد مرحوم اسدالله منتخب السادات پدر استاد حبیب یغمائی مدیر دانشمند مجله یغما که در آن موقع درسمنان ساکن بوده اشعاری سروده و خود به خط نستعلیق خوانا و استادانه بر قطعات کاشی آبی نوشته که بر سردر حمام بکار گذاشته اند که تصویر آنرا ملاحظه میفرمائید آن اشعار بدین شرح است :



عاقلان دیدند کاین دنیا ندارد اعتبار
از برای یوم لا ینفع ولا مال بنون
حضرت ملاعلی آن طایف بیت الحرام
نخل علم و کان حلم واصل دانش بحر فضل
داد دستوری که سازند استوار این سخت پی
کرد این حمام را بنیاد چون باغ بهشت
این چنین پاکیزه حمامی که آتش خانه اش
منتخب سادات خوری بهر تاریخش نوشت

ساخت باید خانه ای شایسته در دارالقرار
حاج اسدالله آمد این بنا را خواستار
کز وجودش کعبه را نبود بسمنان افتخار
حافظ شرع پیمبر تابع هشت و چهار
آنکه ارکان شریعت از وجودش استوار
تا مکرماند از او این صحن و مسلخ یادگار
از در رفعت سپهر هفتمین بیند بخار
باد این گرمابه دایر تا بود لیل النهار
(۱۳۲۱ هجری قمری)

و اذن فی الناس بالحج

با هم زیارت خانه خدا برویم

از سال‌های پیش در اندیشه سفر حج بودم و پیش خود فکر میکردم آیا صرف استطاعت مالی برای زیارت خانه خدا کافی است یا شرایط دیگری هم دارد و آیا جهات اخلاقی و اجتماعی و دستورات مذهبی قبل از عزیمت بخانه خدا رعایت شده یا میشود؟ در این فکرها بودم و مطالعاتی هم میکردم تا اینکه ضمن خواندن کتاب ادبیات تألیف آقای دکتر رضازاده شفق برخوردی بر باغی خواجه عبدالله انصاری رحمه الله علیه بدین شرح :

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل يك كعبه صورت است و يك كعبه دل
تا بتوانی زیارت دلها کن كافزون ز هزار كعبه آمد يك دل

باتوجه باین بند و اندرز و تأکیدی که در آیات کلام الله مجید مبنی بر اتفاق در راه خدا از ذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل شده دانستم که مقدم زیارت خانه خدا زیارت دل‌های پریش است و باین سیره و طرز تفکر سعی میکردم تا آنجا که مقدور است باین وظیفه نوع دوستی عمل نمایم و هر کمک مختصری که میکردم يك آسایش خاطر روحی بمن دست میداد و بمصدق آیه کریمه (من جاء بالحسنة فله عشر امثالها) مشمول عنایت حق تعالی شده و بی‌احر نماندم ضمناً بی مناسبت نیست این حکایت را ارقول روزنامه اتحاد ملی نقل کنم : چند سال قبل نوشت (من خانه خدا را بدون گذر نامه زیارت کردم) با این عنوان من تصور کردم بطور قاجاق سفر حج رفته است ! ولی وقتی مقاله را خواندم داستان بقدری رقت انگیز بود که يك انقلاب روحی بمن دست داد و هر وقت بیاد آن میافتم تحت تأثیر قرار میگیرم. خلاصه آنکه بادیستگیری از يك زن فقیری در شب عید و تهیه لباس و شیرینی برای طفل صغیر او همان زیارت دل است که خانه خدا میباشد. نظایر این گونه کمک را در جراید منعکس کرده‌اند. حتی پاره‌ای اشخاص حاضر بذکر نام خود نیستند مخصوصاً چند سال قبل در زمستان سختی مورد رقت انگیزی در يك مدرسه در خیابان ژاله پیش آمد کرد که اشخاص خر کمک هائی نمودند و يك وکیل محترم داد گستری چند هزار تومان جمع آوری و بشاگردان فقیر مدارس کمک کرد که بحقیقت باید اذعان کرد زیارت دلها کمتر از زیارت خانه خدا نیست هم‌چنانکه مولانا جلال الدین بلخی گفته است .

طواف كعبه دل کن اگر دلی داری دلست كعبه معنی تو گل چه پنداری
هزار بار پیاده طواف كعبه کنی قبول حق نشود گر دلی بیازاری
زعرش و کرسی و لوح و قلم فزون باشد دل خراب که اورا بهیچ شماری
کنوز گنج الهی دل خراب بود که در خرابه بود دفن گنج بسیاری
خמוש وصف دلت در بیان نمی آید اگر بهر سرموئی دوصد زبان داری

خوشبختانه در حال حاضر بنگاه‌های خیریه ملی و دولتی و پرورشگاه و دارالایتام و درمانگاه و بیمارستان در تهران و سایر نقاط کشور کم نیست و مردم خیر بطریق خدا پسندانه به مستمندان کمک میکنند. اخیراً در کارنامه بیمارستان فیروز آبادی که پایه و اساس آنرا سید جلیل‌القدر رحمه الله علیه گذاشته است خواندم با کمک مالی چه اشخاص خیری این بیمارستان مجهز و حاضر بدرمان اشخاص بی بضاعت میباشد. مخصوصاً سه بانوی بزرگوار با پرداخت مبالغ

متنا بهی طبق نظر مرحوم فیروز آبادی اقدام بساختن زایشگاه مجهز در آن بیمارستان نموده اند که به یقین در پیشگاه حضرت باری تعالی اجر و ثواب آن شاید کمتر از زیارت خانه خدا نباشد .

فلسفه اعمال و مناسک حج و اجتماع مسلمین از اکناف و اقطار عالم در مکه معظمه که زادگاه خاتم النبیین است مسئله ای نیست که این بنده حقیر با بیان ناقص و قلم ناتوان خود شرح آن را بدهم . جای خوشوقتی است که اخیراً اشخاص روشن فکر در اطراف حج و شرایط آن که در کلام جامع حق تأکید شده است بحث مفصل و تجزیه و تحلیل مستدل نموده اند که سال قبل در مجله دانشمند و امسال در روزنامه کیهان منعکس گردیده است و برای کسانی که واجد شرایط هستند فرض حتمی است و در صدر اسلام از این اجتماع متشکل از کشورهای مختلف در یک موقع معین و در مجاورت خانه خدا بهره برداری اجتماعی بنفع جامعه مسلمین میشد . و تمام مشکلات دین و دنیا را در میان میگذاشتند و بمصدق (انما المؤمنون اخوه) هیچ امتیاز طبقاتی در بین نبوده و نیست و همه برای یک هدف مقدس پی ریا طوف کعبه میکنند و در واقع این اجتماع را کنگره اسلامی باید نام گذاشت که اگر بدون منظورهای خاص خوب اداره شود نیروی عظیمی تشکیل میدهد که تصمیم یک چنین کنگره ای در راه پیشرفت امور مالی و اجتماعی و مذهبی با اتحاد و اتفاق غیر قابل تصویری سایر تشکیلات جهانی را تحت الشعاع خود قرار خواهد داد . خلاصه اگر بدقت بتاریخ مکه و کعبه و ساختمان خانه خدا بدست حضرت ابراهیم و فرزندان او ، و سختی ها و زندگی عبرت انگیز این خانواده نبوت در صحرای سوزان بی آب و علف ، و امر بقربانی کردن حضرت اسماعیل و تسلیم پدر و پسر بامر الهی ، بنگرند و ایمان غیر قابل تصور حضرت ابراهیم و تسلیم فرزند دلبنده او را در نظر مجسم کنند باید اذعان کرد که طواف خانه خدا ، تنها تجدید خاطره ایجاد بنای کعبه میباشد بلکه ایمان راسخ و خلل ناپذیر پیغمبر بت شکن و جد پیغمبر خاتم النبیین را در نظر مجسم میسازد . هم در این خانه است که شاه مردان علی علیه السلام پابعرصه وجود گذاشت که مظهر حق و حقیقت بوده و در شان و منزلت آنحضرت همین بس که بگفته شاعر شهیر .

نه خدا توانمش گفت نه بشر توانمش خواند
متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را

و این موهبت عظمی باید نصیب فرد فرید شود که خود ولادت بآن کیفیت به معجزه شبیه است و هم چنانکه مرقد مطهر آنحضرت زیارتگاه شیعیان شیفته حق و حریت است زادگاهش نیز همان منزلت را بلکه بیشتر دارد خاصه که همین زادگاه که آنروز کعبه بت پرستان بود باید روز دیگر بدست همین نوزاد و روی دوش حضرت رسول اکرم (ص) بت ها یکی بعد از دیگری از بام کعبه سرنگون و سنبلی یکتا پرستی بشود .

در باره مناسک حج علما و فضلا تعبیرات و تفسیراتی نموده اند که هر یک بنوبه خود از تزکیه نفس و دور کردن پلیدی ها با لباس متحدالشکل در مقابل معبود و دور از جاه و جلال و مال و منال و نکات حساس دیگر همه و همه یک نوع عبادت با حضور قلب میباشد که بدون شبهه روحانیت خاص دارد و یک نوع فرح و شادی در دل زائرین ایجاد میکند که اجر و ثوابی خواهند داشت . امیدوارم این سفر روحانی و زیارت خانه خدا نصیب اهل دل و این حقیر فقیر سراپا تقصیر بشود و مورد غفو و بخشایش ذات باری تعالی قرار بگیرم و روزی بیاید که از این اجتماع و کنگره اسلامی رؤسا و زعمای قوم آنطور که شایسته دین حنیف اسلام است در راه تکامل علم و دانش و نظام اجتماع و مساوات و بسط فضیلت و تقوی قدم های مؤثری بردارند . بانتظار آنروز سعادت همه مسلمین را از درگاه ایزد منان مسئلت مینمایم .

برنامه چهارم

روز هفتم اردی بهشت ۱۳۴۷ در بانک ملی ایران آقای مهندس اصفیا مدیر عامل سازمان برنامه در طی سخن رانی جامعی از جریان برنامه اول و دوم و سوم مطالبی گفتند که مورد استفاده همگان واقع گشت. از آن پس در باره برنامه چهارم که آغاز شروع آن است در زمینه اقداماتی که در نظر دارند بشود توضیحاتی دادند که توجه و تأمل در آن بر همه افراد روشن بین کشور واجب می نماید. مجله یغما مناسب شمرد قسمتی از آن توضیحات را به نظر خوانندگان علاقمند برساند و اگر نظریات انتقادی و راهنمایی و توضیحی در این موارد از اهل فن بدفتر مجله واصل شود با امتنان درج خواهد شد.

میرسیم باین مطلب که این سرمایه گذاری در چه رشته هایی انجام میگیرد. عرض کردم که برنامه دوم فقط چهار رشته داشت. برنامه سوم در حدود هشت الی نه رشته داشت ولی حالا برنامه چهارم در حدود هفده رشته دارد. یک رشته های جدیدی وارد برنامه کرده ایم که در سابق اسمی از آنها نبود. از همه مهمتر موضوع عمران روستائی است. در برنامه های گذشته اگر کارهایی در روستاها شده بطور پراکنده بوده است ولی همانطور که گفته شد بعد از اینکه وضع کشاورزان مشخص شد و اصلاحات ارضی بوجود آمد باید حتماً از لحاظ مادی اجتماعی هم بوضع این روستاها رسیدگی میشد و حداقل زندگی مادی و معنوی را برایشان تأمین میکردیم. باید برایشان جاده ساخت و تاحدودی وضع دهات را از لحاظ بهداشتی و از لحاظ مسکن بهبود بخشید. بهداشت و فرهنگ باندازه کافی برایشان ایجاد کرد و به فکر تأمین آب مشروب و این قبیل چیزها برای آنها باشیم و این دفعه اولی است که چنین برنامه ای با وسعت نسبتاً زیاد برای کار روستاها پیش بینی کرده ایم.

همین طور است رفاه اجتماعی برای طبقاتی که بدلائلی از رفاه اجتماعی برخوردار نیستند برنامه هایی در نظر گرفته شده. برای جهانگردی هم باز فصل خاصی در نظر گرفته شده است زیرا کشور ما بموقعیت مناسب و وضع دلخواه و مطلوبی که دارد بخوبی میتواند تعداد زیادی جهانگرد را بپذیرد و اگر وسائل و تسهیلات در این رهگذر فراهم باشد کار جلب سیاحان هم درآمدی برای کشور ایجاد میکند و هم باعث شناسائی بیشتر کشور ما به خارجیان خواهد شد. در برنامه چهارم اقداماتی در نظر گرفته شده بنده خیلی خلاصه و فشرده به آنها اشاره میکنم:

کشاورزی از همه مهمتر بخش کشاورزی است اهمیت کشاورزی از دو نظر است، یکی از جهت تولید و تهیه مواد مصرفی اعم از مواد مصرفی غذایی یا صنعتی است، و دیگر از نظر بهبود وضع کشاورزان و بالا رفتن سطح زندگیشان. افزایش رشدی که در این مورد در نظر گرفته شده ۵ درصد در سال است. شاید این رقم بنظر کم بیاید ولی از



نظر متخصصان نسبت به تمام ممالك دنیا رقم بزرگ و رشد قابل ملاحظه‌ای است و اگر واقعاً بتوانیم به افزایش ۵ درصد محصولات کشاورزی توفیق یا بیم‌باید، خیلی راضی باشیم و کار عمده‌ای انجام داده‌ایم.

در طول برنامه چهارم امیدوار هستیم که ۴۰۰ هزار هکتار زمین جدید زیر کشت برود و کشت در حدود ۵۰۰ هزار هکتار زمین هم بهبود پیدا بکند و این رقم بسیار بزرگی است. با توجه باینکه در این نوع کار کشاورزی هنوز متأسفانه تجربه کافی نداریم اگر بتوانیم از سرمایه و تکنیک خارجی استفاده کنیم به توفیق بزرگی نائل شده‌ایم و بهر حال باید سعی شود که زمینهای خود را با استفاده از همه عوامل موجود تحت کشت درآوریم.

مطلب دیگری که باید عرض کنم موضوع معادن است. در گذشته کار زیادی

در مورد معادن انجام نگرفته و این امر علل متعددی داشته یکی اینکه

معادن

اکتشاف حجم بعمل نیامده دیگر اینکه کار اکتشاف کاریست پرخرج و فقط سرمایه‌گذاریهای بزرگ و یا دولتها میتوانند از عهده چنین کارهایی برآیند. سرمایه‌گذاران ایرانی با وجودی که در این راه زحمات زیادی کشیده‌اند ولی استطاعت کافی در این راه نداشته‌اند و بطور کلی نمیتوانستند چنین ریسکی را قبول کنند. باین جهت است که مصمم هستیم در برنامه چهارم اکتشافات وسیعی به شیوه امروزی با سرمایه‌گذاریهای بزرگ در مملکت انجام بدهیم تا ذخائر کشور را خوب بشناسیم و بخصوص در بعضی رشته‌ها مثل معادن مس که مسلم شده است ذخایر احتمالی داریم از هیچ کوششی فروگذار نکنیم و امیدواری هست که در آخر برنامه چهارم بتوانیم یک مقداری از صادرات خودمان را بصورت مس تأمین بکنیم. البته بنده صحبت از معادن آهن و زغال نمیکنم که الان دارد با مقیاس بیشتری روی آن کار میشود و مربوط به صنعت ذوب آهن میشود.

یکی از کارهای اساسی و زیربنایی برای تحولات صنعتی و کشاورزی

و اجتماعی موضوع برق است. تا اوائل برنامه سوم برق بصورت خیلی

برق

منفرد در شهرها وجود داشت بعضی محله‌ها هم برای خودشان برق‌هایی داشتند و این عمل از نظر اقتصادی بکلی غلط بود. از اواسط برنامه سوم برنامه‌های برق چه از نظر تولید و چه از نظر توزیع با شکل جدیدی وارد عمل شد و میبینیم که کم‌کم نتیجه‌اش مثلاً در خود همین تهران بخوبی ظاهر شده است.

این برنامه بخصوص از لحاظ صنعتی ادامه خواهد داشت و فکر میکنم در آخر برنامه چهارم با هماهنگ کردن برنامه‌های برق صنعتی، واحدهای صنعتی جدیدی که تشکیل میشوند احتیاج به سرمایه‌گذاریهای نسبتاً زیادی برای قوه محرکه نداشته باشند و از برقهای صنعتی شبکه کشور استفاده بکنند.

از لحاظ کمی الان میزان تولید برق ۴۵ میلیارد کیلووات ساعت در سال است. این رقم در آخر برنامه به بیش از ۱۲ میلیارد کیلووات ساعت در سال خواهد رسید. هم‌چنین از لحاظ سرانه الان مصرف هر فردی در ایران ۱۷۵ کیلووات ساعت است که به ۴۰۰ کیلووات ساعت سرانه خواهد رسید.

نفت : راجع به نفت چیزی عرض نمیکنم که آنهم تولیدش مطابق معمول با همین آهنگه بالامیرود و میزان رشد سالانه تولید نفت خام نیز ۱۵

درصد پیش بینی شده است .

راه : در سایر قسمتهای زیر بنائی مثل راه - راه آهن - بنادر - فرودگاهها برنامه ما ادامه کارهای گذشته است. در برنامه چهارم نزدیک به ۵ هزار کیلو متر راه جدید درجه یک شروع بساختن میشود و در حدود ۵ هزار کیلومتر از راههای موجود هم یا تجدید اسفالت میشود یا تعمیر میشود و بصورت راههای اساسی درمی آید و ۱۲ هزار کیلومتر هم راه فرعی ساخته خواهد شد . این کار بدنبال برنامه سوم است که در جهت اتصال مناطق کشاورزی روستاها بجاهدهای اصلی یا بشهرها انجام میگیرد .

بنادر : ظرفیت بنادرمان نیز با توسعه بنادر موجود ایجاد و چند بندر جدید از ۴ میلیون تن امروزی به ۷ میلیون تن در آخر برنامه چهارم خواهد رسید .

فرودگاه : در برنامه چهارم علاوه بر تکمیل ۱۰ الی ۱۲ فرودگاه که در دست اقدام است ۶ فرودگاه دیگر هم ساخته خواهد شد که از جمله دو فرودگاه بزرگ بین المللی تهران و اصفهان است . راجع به تهران لازم بتذکر است که با آمدن هواپیماهای جدید بیازار در ظرف سه سال آینده بهیچوجه فرودگاه فعلی تهران مجهز نیست و اگر واقعاً بفکر ساختن چنین فرودگاهی نباشیم ممکن است که تهران چنین موقعیتی را که الان از نظر هواپیمائی و مرکزیت دارد از دست بدهد . با توجه باین جهات است که طرح بزرگی برای فرودگاه بین المللی تهران و اصفهان در نظر گرفته شده .

مخابرات : در زمینه مخابرات به پیشرفتهای بزرگی نائل خواهیم شد برای اینکه تمام کارهای مقدماتی در نامه سوم انجام گرفته، از همه مهمتر تکمیل شبکه مخابراتی کشور است خواه بصورت ارتباط میکروی یا بصورت تلگراف و ازدیاد تلفن . میزان تلفن در حدود ۱۲۰ درصد در ظرف برنامه چهارم افزایش خواهد یافت باضافه اینکه ارتباط بین شهرها هم بوسیله میکروی باسانی برقرار خواهد شد .

خانه سازی : در زمینه خانه سازی در طول برنامه چهارم در حدود نزدیک به ۲۷۰ هزار خانه و مسکن ساخته میشود که قسمت عمده این کار را بخش خصوصی تقبل خواهد کرد ولی دولت هم از طریق کمک ب سرمایه بانك رهنی یا ساختن منازل در بعضی نقاط دور افتاده و ایجاد منازل سازمانی در این راه اقدام خواهد کرد .

اتحاجات و سؤالات توضیحات

عباس دانش‌پژوه - تهران :

در شماره اخیر مجله گرامی یغما (شماره اسفند ۴۶) شرحی مبنی بر انتقاد از نحوه تصحیح شاهنامه فردوسی که زیر نظر استاد گرانمایه پورداد انجام یافته دیده شد. چون قسمتی از آن در مورد اصلاح يك بیت فردوسی محتاج بتوضیح بیشتری میباشد لذا خواهشمند است در صورت امکان نسبت بدرج شرح زیر در آن مجله اقدام نمایند.

اینست آن بیت : چوبگشاد لب هر دو بشتافتند به بازار آهنگران تاختند نویسنده ارجمند یاد آور شده اند که کلمه تاختن در بیت مذکور باشتافتن قافیه نمیشود و بجای آن کلمه تافتن را پیشنهاد فرموده اند با ذکر و معنی : گرائیدن و پیچیدن و در ضمن این وجه را ارجح از سایر وجوه شمرده اند.

در اینجا از لحاظ فن شعرو قافیه بحثی نمیرود زیرا نظر نویسنده فاضل از آن حیث متبع است ولی با در نظر گرفتن معانی چندی که در کتب لغت فارسی در مورد این کلمه (تافتن) آمده است تصور می رود موضوع محتاج به بررسی بیشتری باشد. در دوفرهنگ معتبر فارسی یعنی فرهنگ نفیسی و برهان قاطع مصحح استاد ارجمند دکتر معین آن کلمه به ترتیب چنین است. (تافتن) : برگردانیدن. چاپ کردن. پیچیدن. محذب کردن. تاب دادن رشته و امثال آن. روی برگردانیدن. آزردن و مکدر شدن. افروختن. گرم گردیدن. روشنایی و پرتوانداختن. طلوع کردن. آشفته و مضطرب گردیدن. معذب کردن. و در برهان قاطع بمعنی : گردانیدن - پیچیدن. تاب دادن رشته و امثال آن. برافروختن. گرم کردن. گرم گردیدن. روشنایی و پرتوانداختن. طلوع کردن.

و اما در مورد معنی کلمه پیچیدن که در شمار معانی تافتن آمده و خود نویسنده محترم نیز ذکر فرموده اند در کتب مذکور معانی آن چنین است : تاب دادن. خم کردن. حلقه زدن. لفافه کردن. بطوریکه ملاحظه میشود این کلمه نیز مناسب مقام نمی نماید یعنی مفهوم شتابان رفتن کسی بدنبال کاری از آن بر نمی آید. ضمناً دیدیم که کلمه گرائیدن که نویسنده در معنی تافتن آورده اند در شمار معانی و لغات مذکور بالا نیامده است.

در خاتمه بعنوان جمله معترضه و تتمیم مقال شاید بی مناسبت نباشد در مورد کلمه پیچیدن و وجه ترکیبی آن بحث بیشتری شود. همه میدانیم که این کلمه اگر با پیشوند سر ترکیب شود معنی نافرمانی و عدم اطاعت از آن بر می آید مثلاً : فلانی از فرمان خسرو سرپیچید یا سرپیچی کرد. و باز میدانیم که اگر این کلمه بصورت ترکیبی معنی سرکشی و عدم موافقت را متضمن است دلیل آن نمیشود که بوجه بسیط معنی ضد آن یعنی فرمانبرداری و اطاعت از دستور مافوق از آن بر آید بلکه بعکس به استثناء مواردی که فوقاً شمرده شده در بعضی موارد خاص ممکن است همین صورت بسیط معنی عدم سازش و عدم موافقت را برساند منتهی بطور

خفیفتر و کم رنگتر از صورت ترکیبی آن مثلاً گویند : فلانی با ما سر موافقت ندارد و در مذاکره سخن را می پیچاند یعنی موضوع را از مسیر طبیعی خارج میسازد. با توجه بتوضیحات مزبور روشن میشود که کلمات تافتن و یکی ازمعانی آن (پیچیدن) نه در لغت و نه در محاوره بمفهوم و معنی شتاب کردن و بشتاب رفتن که منظور شاعر در بیت یاد شده در بالا بوده استعمال نگردیده است. مگر اینکه نویسنده ارجمند مقاله دلایل و شواهد دیگری داشته باشند. در این صورت انتظار ادب دوستان از نویسندگان فاضل مجله یغما و بخصوص مدیر دانشمند آن که خود از اساتید شعر و ادب بشمارند اینست که تجدید مطلعی بفرمایند تا مورد استفاده علاقه مندان واقع شود.

مجله یغما - از این معانی که فرهنگ نویسان یاد کرده اند در این بیت «پیچیدن» منظور است، یعنی بیازار آهنگران پیچیدند، و بدان سوی رفتند، و این اصطلاحی است که امروزه معمول است «بطرف راست پیچ» یا «بدست چپ پیچ»، یعنی روی خود را بدان سوی برگردان. مفهومی بدین واضحی را چگونه شرح و بسط باید داد؟

فردوسی خود خداوند زبان و فرهنگ فارسی است دریائی است ژرف و بی کران، و فرهنگ نویسان جوی هائی کم آب و باریک که از آن دریای عظیم منشعب شده است. اصل را رها کردن و از فرع استشهاد جستن از خردمندی نیست.

در شاهنامه این کلمه، هم بحال ترکیبی مکرر استعمال شده و هم بحال بسیطی. در حالت ترکیب چون این بیت :

بکوشید تا پاسخ نامه یافت عنان سوی سالار ایران بتافت
و در حالت بسیط :

چو بگشاد لب هر دو بشتافتند به بازار آهنگران تافتند
لغت باین واضحی، و معنی بدین واضحی دیگر استشهاد و استعمال و احتجاج ندارد.

تهران - محمود جم :

دوست عزیزم - شماره پنجم یغما ضمن احوال خوانندگان مصر عبدالوهاب و ام کلثوم شعری از مهیار دیلمی که افتخار ایران است مرقوم شده بود، چون من تمام آن اشعار را می دانم ذیلاً محض اطلاع تقدیم می دارم :

اعجبت بی بین نادى قومها	ام سعد فمضت تسأل بی
سرّها ما علمت من خلقی	فارادت علمها ما حسبی ؟
لا تخالی نسباً یخفضنی	انا من یرضیک عندالنّسب
قومی استولو اعلی الدهر فتی	ومشوا فوق رؤس الحقب
عمموا بالشمس ما یأتیهم	وبنوا ابیانهم بالشهب

و ابی کسری علا ایوانه این فی الناس اب مثل ابی
قد قبست المجد من خیراب وقبست الدین من خیر نبی
و ضممت الفخر من اطرافه سؤدد الفرس و دین العرب

مجله یغما : از توجه خاص بی انقطاع جناب جم سیاس فراوان داریم که هم خود ادیب است و هم روش ادب پروری داند ، شرمنده ایم که در چاپ این اشعار تأخیر شده . تصور می رود که جناب جم در سفر نخستین اعلی حضرت شاهنشاهی به مصر شاغل مقام ریاست وزرائی بودند و در محفلی که این اشعار خوانده شده بود حضور داشته اند . ادام الله عمره و عزته .

محمد رستگار - یزد :

در شماره بهمن ماه ۱۳۴۶ صفحه در انتقادات داستان فریدون «اندیشه پرداختن» را که از اغلاط شمرده اید در نسخه چاپی شاهنامه ای که در اختیار بنده است به همین ترکیب است چون فهم معانی شاهنامه برای هر فارسی زبان لازم است خواهشمند است دیگر بار نظر خود را اعلام دارید .

مجله یغما - چنانکه در همان شماره توضیح شده «اندیشه انداختن» یعنی مطرح ساختن و گستردن فکر ، و ترکیبی است بسیار لطیف ، و از این گونه است چاره انداختن و سخن انداختن که در شاهنامه مکرر بکار رفته است .

از اندیشه من دل بپرداختم سخن هر چه می باید انداختم

کنون چاره ای باید انداختن دل خویش از رنج پرداختن
که در این بیت هم معنی انداختن را متضمن است ، و هم معنی پرداختن را که خالی کردن باشد ، مطمئن باشید و یقین بدانید در این بیت «اندیشه انداختن» درست است و «اندیشه پرداختن» غلط است .

هیونی به پیران فرستاد زود که اندیشه ما دگر گونه بود
دگر گونه بد زان که انداختیم برایشان همی تاختن ساختیم

*

یکی چاره باید کنون ساختن ز هر گونه اندیشه انداختن

برای کتاب خوانان کتاب جویان :

داستان فریدون از شاهنامه فردوسی

باهتمام آقای پورداد

-۴-

صفحه ۹۲ - فریدون پیام سلم و تور را در پوزش می‌شنود ،
چو بشنید شاه جهان کدخدای پیام دو فرزند ناپاک رای
یکایک به مرد گرانمایه گفت که خورشید را چون توانی نهفت
در این جا سخن قطع می‌شود و مطلب ناتمام می‌ماند و اگر بیت بعد نباشد کلام نیست
و جمله‌ای است ناقص . فردوسی فرموده :

یکایک به مرد گرانمایه گفت که خورشید را چون توانی نهفت
نهان دل آن دو دیو پلید ز خورشید روشن‌تر آمد پدید
یعنی بدنهادی آن دو دیو پلید از خورشید روشن‌تر است و خورشید را نمی‌توان نهفت .
صفحه ۹۳ - پیام فریدون به سلم و تور :

بگو آن دو بی شرم ناپاک را دو بیداد و بدمهر و بی‌باک را
غلط است ، غلط است ، صفات اضافی است و چنین است :
بگو آن دو بی شرم ناپاک را دو بیداد بدمهر بی باک را
صفحه ۹۴ - نخست سلم و تور لشکر آراستند و بجنگ منوچهر به ایران روی نهادند
در این کتاب افسانه باستانی وارون شده است .

صفحه ۹۴ - سپیده چو از تیره شب بردمید میان شب تیره اندر خمید
با این که در نسخه شوروی هم ضبط بیت به همین صورت است ذوق سلیم گواهی نمی‌دهد که
فردوسی در هر دو مصرع «تیره شب» را بکار برده باشد ، در نسخه مهل فرانسوی و دیگر نسخه‌های
معتبر چنین است واضح است :

سپیده چو از جای خود بردمید میان شب تیره اندر خمید

صفحه ۹۴ - تور با یکصد هزار سوار بر سپاه فریدون شبیخون می‌زند ، او برای جنگ
آماده شده و بمیدان رفته ، اما از جنگ چاره ندارد ، کوسه و ریش پهن !
چو شب تیره شد تور با صد هزار بیامد کمر بسته کارزار
شبیخون سگالیده و ساخته به پیوسته تیر و کمان آخته ...
جز از جنگ و پیکار چاره ندید خروش از میان سپه برکشید
این گسستگی و مسخ موضوع فقط برای حذف يك بیت است و آن بیت بدین مضمون
است که از آن سوی فریدون هم آماده و مستعد بود که غافل گیر نشود باین نهج :

چو شب تیره شد تور با صد هزار
شیخون سگالیده و ساخته
چو آمد سپه دید بر جای خویش
جز از جنگ و پیکار چاره ندید
صفحه ۹۶ پس از کشته شدن تور بدست منوچهر داستان سلم آغاز می‌شود :

به سلم آگهی رفت از این رزمگاه
پس اندر سپاه منوچهر شاه
وزان تیرگی کاندر آمد، بماه ...
دمان و دنان برگرفتند راه

هر چند بجوئید و بکاوید ارتباطی میان دو بیت نیست که نیست زیرا رشته مطلب سخت گسیخته شده . در اینجا از شاهنامه در حدود یکصد بیت در فرار سلم و پناه جستن وی به حصار حذف شده اما با انتخاب دو بیت پیوند داستان را بخوبی می‌توان تأمین کرد باین ترتیب :

بسلم آگهی رفت از این رزمگاه
پس پشتش اندر یکی حصن بود
وزان تیرگی کاندر آمد بماه
تھی شد ز کینه سر کینه دار
پس اندر سپاه منوچهر شاه
هر آورده سر تا بچرخ کبود
گریزان همی رفت سوی حصار
دمان و دنان برگرفتند راه
صفحه ۹۸- پس از کشته شدن سلم سپاهش پراکنده می‌شوند :

برفتند یکسر گروها گروه
هر چند در نسخه شوروی نیز چنین ضبط شده اما برای سیاهی شکست خورده و پراکنده صفتی لطیف‌تر از « بی ره » که فردوسی فرموده نمیتوان یافت :

برفتند بی‌ره گروها گروه
پراکنده در دشت و هامون و کوه

با مجال کم ، با اختصار تمام نکاتی درباره داستان فریدون یادداشت شد ولی ریزه کاری‌هایی که در یافتنش دشوار می‌نماید ناگفته ماند .
از اشعار بسیار عالی شاهنامه که ضرب‌المثل است و بر زبان خاص و عام است ، و از داستان فریدون است این قطعه است :

فریدون فرخ فرشته نبود
بداد و دهش یافت این نیکوی
ز مشک و زعنبر سرشته نبود
توداد و دهش کن فریدون‌توی

خیلی بی‌ذوقی می‌باید که مجموعه‌ای بدین ارجمندی با همه معایبش ازین قطعه خالی باشد !
باری، در چاپ این نکات هیچگونه غرضی از چشم تنگی و حسد و بخل نبود چه از درآمدهای کشور که همگان (جز عده‌ای معدود) را بهره هست چه عیب دارد که به تنظیم کنندگان کتاب نیز سهمی اندک برسد .

منظور کلی و اساسی این است که دانشمندان و بزرگان شاهنامه شناس جهان توجه داشته باشند که انتشار چنین منتخباتی از شاهنامه هر چند کودکان را خوش‌آید کمترین ارزش ادبی و تحقیقی ندارد ، و نیز هیچ شایستگی ندارد که به آستان شاهنشاهی که خود در دانش پژوهی و دانش پروری شهره است تقدیم افتد بگفته خود فردوسی :

من این را نوشتم که تا شهریار
بداند سخن گفتن نابکار

با شرمزدگی تمام باید گفت که در کشور ایران تاکنون شاهنامه‌ای که با مقابله نسخه‌های معتبر و ارجمند تنظیم شده باشد و لااقل چون شاهنامه مهمل و فولر و ماکان و نسخه چاپ شوروی از مآخذ و منابع معتبر شناخته‌آید تألیف و تنظیم نشده ، اما امید بسیار است که در این عصر آرامش

انجمن آثار ملی باین خدمت عظیم و ارجمند ادبی دست یازد و توفیق هم یابد .
 بگفته کمال آتاتورک نخستین رئیس جمهور ترکیه (که با يك واسطه نقل می‌کنم و آن
 واسطه مرحوم فروغی است) « شاهنامه فردوسی سند مالکیت ایران است » و ما ایرانیان سند
 مالکیت کشور خود را در نهایت استواری ودقت و اعتبار تنظیم خواهیم کرد ، و از بزرگان دنیا
 چون مهل و ماکان و فولرس و ولف و نولدکه و دیگران ، واز دانشمندان شوروی نیز که راهنمایانی
 نجیب و بزرگوار بوده‌اند و هستند درودی پاك می‌فرستیم .

مجموعه اسناد و مدارك فرخ‌خان امین‌الدوله

کتاب بالا از جمله کتب بسیار مفیدی است که اخیراً از طرف دانشگاه طهران و به کوشش
 آقایان کریم اصفهانیان و قدرت‌الله روشنی و به ارشاد و راهنمایی دانشمند گرانقدر آقای ایرج
 افشار به حلیه طبع آراسته و منتشر گردیده است . چنانکه دانشمند استاد آقای سید محمدعلی
 جمال‌زاده در شماره دهم سال بیستم مجله یغما نوشته‌اند آقای افشار را حقاً « محیی کتاب در
 ایران » لقب باید داد . بی‌مناسبت نیست که از جناب آقای حسن علی غفاری (معاون‌الدوله)
 نیز صمیمانه اظهار امتنان شود که اسناد تاریخی خانوادگی خود را برای طبع و انتشار در
 اختیار دانشگاه طهران قرار داده‌اند . زیرا با مبادرت به این اقدام مستحسن هم اسناد مزبور
 از دستبرد تظاول زمان‌مصون میماند و هم حقایق تاریخی مهمی از پشت پرده استتار و یا ابهام
 خارج خواهد شد . ای‌کاش سایر رجال معاصر نیز به معظم‌له اقتفا نمایند تا وقایع و روی‌دادهای
 مهم دوره قاجاریه که در کتب تاریخی آن عصر یا به اجمال و مبهم نوشته شده و یا بطور کلی
 مشکوک مانده‌است برای همگان روشن و آشکار شود .

کتاب مورد بحث را در حقیقت به منزله تکمله مخزن‌الوقایع تلقی باید کرد که جلد
 اول این سفرنامه هم به اهتمام آقایان اصفهانیان و روشنی در ۱۳۴۴ چاپ و منتشر گردیده
 است . شرح محسنات و فواید این هر دو کتاب زاید به نظر می‌آید و ظاهراً ضیق صفحات مجله
 راهنمای کتاب نیز اجازه بسط مقال در این خصوص نخواهد داد . اما مسامحات مختصری که
 در طبع مجموعه اسناد مشاهده شد بطور خلاصه در این جا تذکر داده میشود تا در صورت تجدید
 چاپ کتاب مزبور و یا کتب مشابه آن مورد توجه قرار بگیرد :

در فهرست اعلام آقاخان میرپنج که در جنگ هرات شرکت داشته (ص ۷۷) با آقاخان خان
 سرتیپ فرمانده فوج بهادران که در پیکار محمره (خرمشهر) کشته شده (صفحات ۳۰۹ و ۳۱۶)
 خلط گردیده‌است .

تاریخ طامسن در زیر نویس صفحه ۵۶ و ضمن فهرست ص ۴۴۴ نادرست و درست آن
 تاریخ واتسن است که یا در حافظه استاد مجتبی مینوی تخیلی شده و یا در استنساخ یادداشت
 ایشان ذهولی روی داده و اگر هم از اغلاط مطبعی است در غلطنامه اصلاح نشده .

در ص ۳۲۹ شیل نادرست و « شی » درست است (رك . به صفحات ۲۸۱ و ۳۴۸) .
 در زیر نویس ص ۲۸۱ این افسر انگلیسی با استفاده از مندرجات جلد اول تاریخ روابط

سیاسی ایران و انگلیسی تألیف محمود محمود معرفی و نوشته شده که وی در زمان عباس میرزا نایب‌السلطنه در قشون ایران بوده و او را از قشون‌نکشی به خیوه منع و وادار به تنبیه افغانها کرده است. در زیر نویس صفحه ۲۷۹ گوینو نیز معرفی گردیده و اگر این عمل در مورد عده‌ای دیگر هم انجام میگرفت به اهمیت کتاب افزوده میشد و سعی و کوشش آقایان ناشرین محترم بیشتر مشکور و مأجور بود چنانکه در پایان جلد اول مخزن‌الوقایع نیز تحت عنوان « توضیحات » شرح حال مختصری از رجال مندرج در متن کتاب نوشته شده است.

نوآموزانی مانند راقم ضعیف این سطور میخواهند بدانند میرعلی نقی خان علیه‌ماعلیه که از زمان محمد شاه با بیگانگان ارتباط داشته (ص ۱۶۰) یا میرزا احمد و میرزا مهدی که در اسلامبول و پاریس برای خارجی‌ها جاسوسی میکردند از کدام خانواده‌اند و چرا اعتمادالدوله در يك مورد به فرخ خان توصیه میکند که میرزا احمد منشی سفارت اسلامبول را که « نویسنده خوب با ادراکی است و کمال اعتماد و اعتقاد را به ادراک و امانت و کاغذنویسی او دارد » با خود به پاریس ببرد (ص ۸۸) و در موارد دیگر او و میرزا مهدی را به جاسوسی متهم مینماید و می‌نویسد از این نمک به حرام‌ها باید احتیاط کرد تا اسرار سفارت فاش و برملا نشود (صفحات ۱۸۴ و ۲۷۳). برای مزید اطلاع تذکر داده میشود که امیر کبیر در ۱۲۶۷ در صدد تبعید میرعلی نقی خان برآمد ولی او مانند دفعات گذشته به سفارت انگلیس ملتجی گردید. (رک به امیر کبیر و ایران تألیف دکتر فریدون آدمیت ص ۳۴۰) استویک در سفر نامه خود مینویسد : « میر علی نقی خان سالها تحت حمایت سفارت انگلیس بود و خدمات او همواره مورد تمجید و تحسین لارده‌المرستون صدراعظم و وزیر خارجه دولت انگلیس قرار میگرفت تا آن‌جا که علاوه بر قدردانی‌های مکرر يك حلقه انگشتر الماس نیز برای او فرستاده شد. « این مرد تبه‌کار سرانجام بسال ۱۲۸۰ ه. ق بوساطت استویک وزیر مختار انگلیس مورد عفو دولت ایران قرار گرفت و به حضور ناصرالدین شاه شرفیاب شد. (رک به تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس صفحات ۵۹۶ و ۵۹۷ جلد دوم چاپ اول)

در صفحات ۲۸۱ و ۳۲۹ و ۳۴۸ به طلب همسر شی، از « معتمدالدوله مرحوم » اشاره شده و حق این بود که موضوع این ادعا در زیر نویس روشن و علاوه معین شود که مراد از « معتمدالدوله مرحوم » کدام يك از معتمدالدوله‌هاست. فرهاد میرزا در آن تاریخ هنوز در قید حیات بود و معتمدالدوله لقب نداشت. وفات عباس قلی خان جوانشیر وزیر عدلیه هم که ملقب به معتمدالدوله بوده در ۱۲۷۸ اتفاق افتاده است. پس باید معلوم شود که منظور از معتمدالدوله مرحوم که در نامه‌های صدر اعظم نوری نوشته شده میرزا عبدالوهاب اصفهانی یا منوچهر خان گرجی است. بظن قریب به یقین منظور از معتمدالدوله همان منوچهر خان گرجی است که اوایل سلطنت محمد شاه مأمور فارس شد و شکرالله خان نوری و همین کاپیتان شی را برای دستگیری ولی خان که از اشرار و گردنکشان ممسنی بود به قلعه نورآباد فرستاد (تاریخ قاجاریه سپهر جلد دوم ص ۳۵ چاپ جها نکیر قائم مقامی).

در فهرست اعلام میرزا علی نقی (بعدها حکیم الممالک) بامیرعلی نقی خان سابق الذکر در ردیف هم نوشته و مراد از میرزا علی نقی که معالج فرخ خان بوده و اعتمادالدوله خدمات او را ستوده (ص ۸۴) و میرزا علی نقی که باید برای ادامه تحصیلات در پاریس بماند . « سواى مواجب دیوانى سالى چهارصد تومان اخراجات لازم دارد ، همان حکیم الممالک میباشد نه میرعلی نقی خان کذائى که مزدور و تحت الحمايه سفارت انگلیس بوده است .

مراد از میرزا هاشم خان هم که در صفحات ۵۳ و ۳۳۳ و ۳۶۶ و ۳۶۸ به نام او اشاره شده و اعتمادالدوله از وی گاهی بعنوان « نورچشمی » و « عالیجاه » نام میبرد میرزا هاشم خان برادر فرخ خان است . منظور از هاشم خان مندرج در ص ۱۳۷ هم صاحب جمع فوج کمره میباشد و میرهاشم خان که در صفحات (۱۶۴ و ۳۲۸ و ۳۴۸) از وی سخن به میان آمده برادر میرعلی نقی خان است (میرعلی نقی خان در سطر هفدهم صفحه اخیرالذکر اشتباهات میرعلی خان چاپ شده و در غلطنامه هم اصلاح نگردیده) این سه نفر هاشم خان با میرزا هاشم خان نوری (باجناب ناصرالدین شاه) که بموجب فهرست (ص ۴۵۷) به نام او در بعضی از صفحات کتاب اشاره شده (منجمه ص ۱۸۶ که از قلم افتاده) ارتباطی ندارند و درسیاه اعلام و اسامی ، نام هریک جدا گانه باید به ثبت رسیده باشد .

« مستر موره وزیر مختار فرانسه » در ص ۱۶۷ نادرست و صحیح آن مستر بوده است ،

در فهرست اعلام کرشس که در متن درست چاپ شده اشتباهات کرسک طبع گردیده و روزنامه « ملی » در ص ۴۵۵ نادرست و همان ملتی درست است که در متن نوشته شده . در ص ۳۴۸ از مستر ما کتر و محاسبه او گفتگو بعمل آمده ولی در فهرست اعلام « مسترما کتر » نوشته شده که هر دو اشتباه و صحیح آن مستر هکتر (Hecter) است که در اسناد و نوشتجات فارسی به ها کتر تبدیل گردیده و وی همان بازرگان انگلیسی است که امیر کبیر در حدود بیست و پنج هزار قبضه تفنگ و چند میلیون سنگ چخماق از او خریداری نمود .

قید صفحه ۲۱۷ در مقابل اسم میرزا تقی خان امیر نظام (ص ۴۴۲) نادرست است زیرا در صفحه مزبور بموجب برگ ۴۵۴ بنام میرزا محمدخان امیر نظام زنگنه اشاره شده . امیر دولت محمدخان در سطر دهم ص ۳۷۲ نادرست و امیر دوست محمدخان درست است و در زیر نویس ص ۱۷۲ « خوانده میشود » اشتباه و « خوانده نمی شود » صحیح است .

چنانچه ضمن غلطنامه کتاب کلماتی مانند سر تیب به مرتیب و جاسوسی به جاسوس تبدیل تصحیح نگردیده بود تذکر پاره ای از مسامحات مورد بحث شاید اصولاً ضرورتی نداشت . این جانب ضمن شرح حال فرخ خان امین الدوله مندرج در شماره پنجم سال سوم مجله وحید نوشته بوم از قراین چنین استنباط میشود که امیر کبیر با فرخ خان غفاری صفائی نداشته است و اینک با طبع و انتشار مجموعه اسناد و مدارک امین الدوله و درج نامه های میرزا آقاخان صدراعظم در صفحات ۳۱۰ و ۳۶۸ مجموعه نامبرده این نظر تأیید و معلوم میشود که فرخ خان امین الدوله مدتی در خانه شیخ رضا و چندی نیز بالاخانه امیر نظام متحصن و

احتمالاً در محل اخیرالذکر محترمانه تحت نظر بوده و به وساطت و پایمردی اعتمادالدوله از ارفع تعرض شده است. ظاهراً موضوع اتهام او مبنی بر حیف و میل اموال دولت در اواخر سلطنت محمدشاه بوده (صفحات ۵ و ۶ مجموعه اسناد) و رسیدگی به سوابق امر تا زمان صدارت امیر امتداد پیدا کرده و سرانجام تبرئه گردیده و حکم مورخ ۱۲۶۷ هـ. ق مندرج در ص ۶ مجموعه اسنادهم که به مهر امیر کبیر رسیده است مربوط به اواخر دوره زمامداری او میباشد. این شیخ رضا که اعتمادالدوله از او یاد کرده است اصلاً اهل کرمانشاه و از روحانیون بزرگ و سرشناس طهران بود و با فرخ خان امین الدوله و یک محل یعنی در کوچه غریبان منزل داشت. میرزا محمد تقی خان لسان الملك سپهر در شرح وقف قنات ناصریه مینویسد: «... و یک شبانه روز خاص مسجد جامع و بیوت اغنیا و فقرا که در آن حوالی خانه دارند و خانه فرخ خان امین الملك و بیوت مسلمین که در آن گذر واقع است و به کوچه غریبان نامیده میشود خواهد بود و متولی جناب شیخ رضا و بعد از او برادرزاده او شیخ محمد میباشد.» (تاریخ قاجاریه سپهر ص ۳۹۳ جلد سوم چاپ جهانگیر قائم مقامی) برای اطلاع از احوالات زندگی شیخ رضا و شیخ محمد که برادرزاده و ریب او بوده رجوع کنید به المآثر والاثار ص ۱۷۶

این نکته را هم به نفع فرخ خان امین الدوله تذکر باید داد که او برخلاف سایر رجال که در موقع گرفتاری به سفارتخانه های خارجی پناه میبردند تحصن در خانه شیخ رضاروحانی و ارسته وقت را به نشستن در زیر لوای بیگانگان ترجیح داده و از جلب حمایت و پشتیبانی اجانب تبری جسته است.

در پایان از دوست ارجمند مهربان آقای کریم اصفهانیان که یک جلد از کتاب مورد گفتگورا برای مطالعه و تحقیق و اظهار نظر در اختیار این جانب قرار داده اند صمیمانه تشکر مینماید.

یغما

مدیر و مؤسس حبیب یغمائی - تأسیس در فروردین ۱۳۲۷

(سال بیست و یکم)

دفتر اداره: شاه آباد - کوچه ظهیر الاسلام - تلفون ۳۰۵۳۴۴

اشتراک: ایران سی تومن - خارج از ایران سه لیره انگلیسی.

انتشارات مؤسسه

مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۴۷ و ۴۸

تاریخ ایران از ابتداء تا قرن هیجدهم ج ۱ و ۲ از چند خاورشناس
ترجمه کریم کشاورز

۴۹

جامعه شناسی طبقات اجتماعی در آمریکا
از احمد اشرف

۵۰

وضع و شرایط روح علمی از ژان فوراستیه
ترجمه دکتر علیمحمد کاردان

۵۱

روش تحقیق در علوم اجتماعی چاپ دوم
از دکتر مهندسی

۵۳

سینما و جوانان از ج. ام. ال - پترز
ترجمه دکتر ابراهیم رشیدپور

۵۴

نظری به جغرافیای جمعیت
ترجمه و تألیف دکتر مهدی امامی
بزودی منتشر میشود

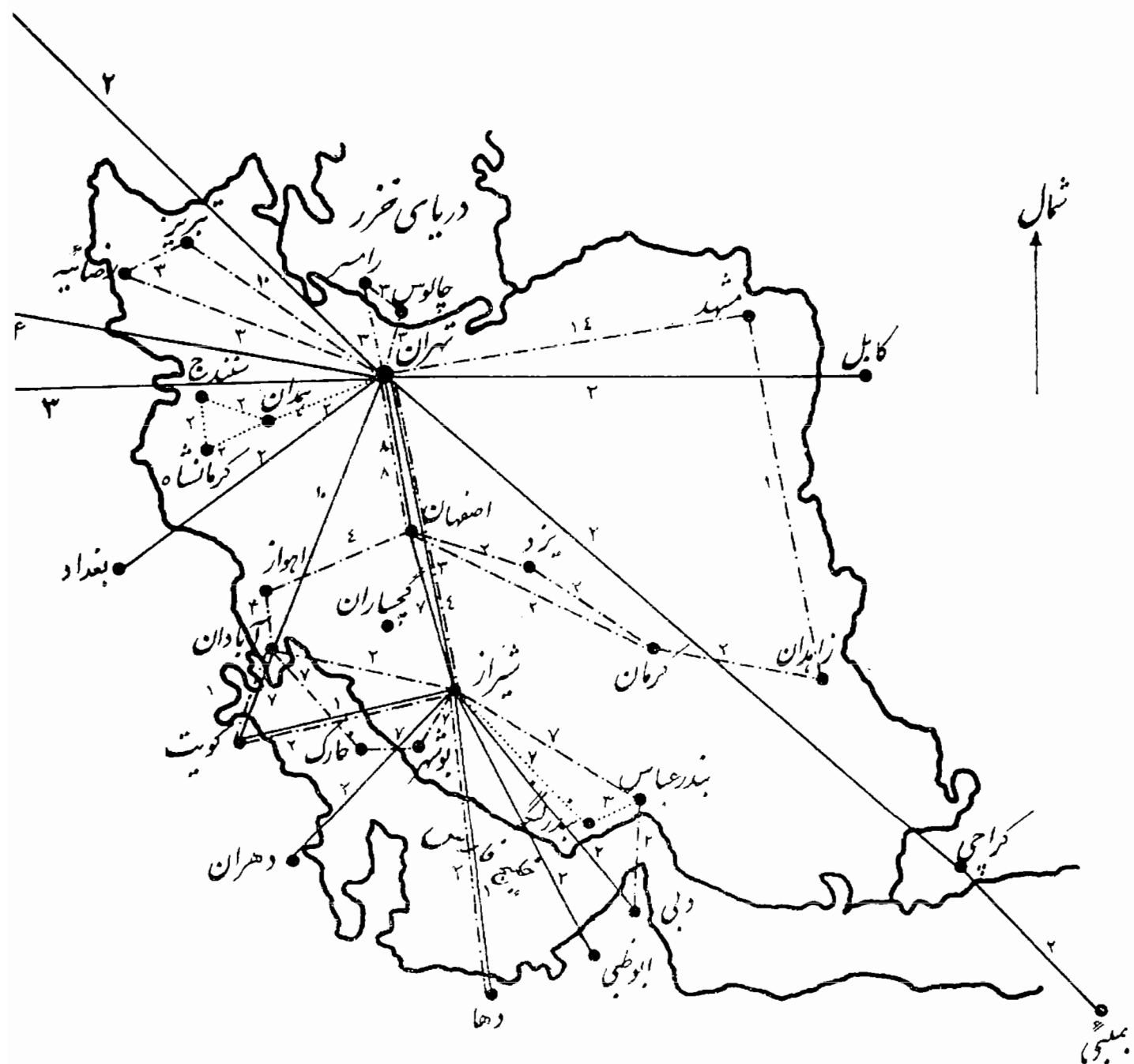
انسان گرسنه چاپ دوم ترجمه مشیر جزنی (مهران)
دنیای سال ۲۰۰۰

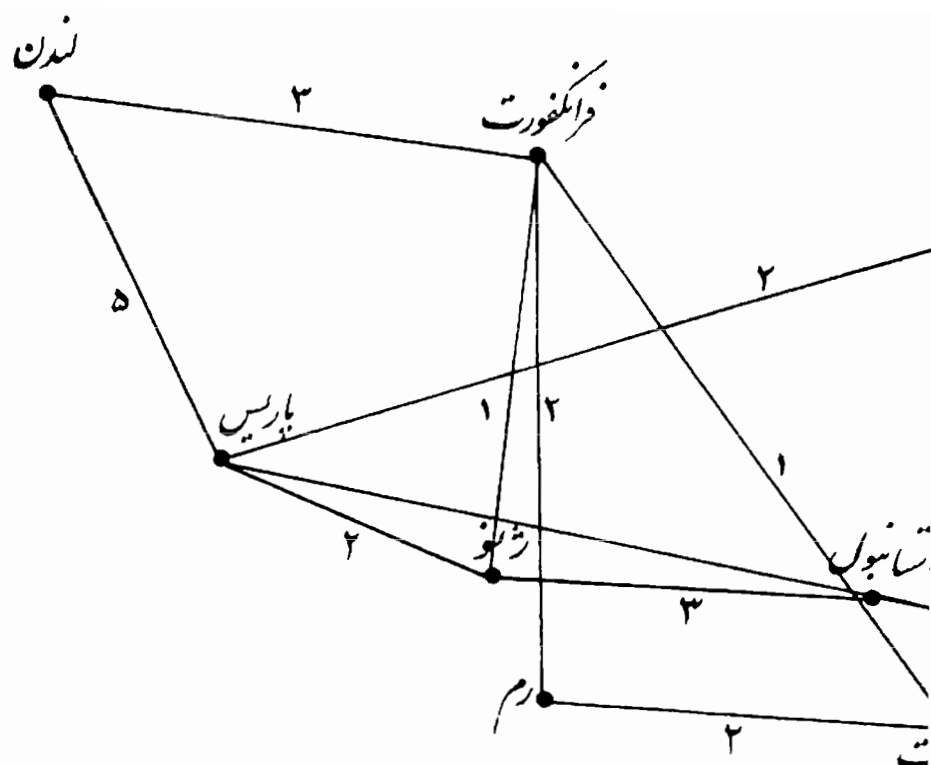
چند مقاله راجع بدورنگری ترجمه دکتر جهانگلو
مرکز فروش : فروشگاههای امیرکبیر و سایر کتابفروشیها

شبکه پروازهای هواپیمایی ملی ایران

برنامه تابستانی

۱۳۴۷





مشخصات

————	جت
- - - - -	دی سی - ۶
— · — · —	دی سی - ۳

شهر آشوب

در شعر فارسی

تألیف احمد گلچین معانی : منتشر نگردید

مؤسسه انتشارات امیرکبیر

شما میتوانید این کتاب و کتب دیگر را از تلفن ۳۳۶۹۳۵
بخواهید و در مدت کمی در منزل یا محل کار خودتان دریافت نمائید .



شرکت سهامی بیمه ملی
خیابان شاهرخ - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۵۱ تا ۶۰۹۵۵

تهران

مدیر عامل ۶۱۲۶۳۲

مدیر فنی ۶۰۱۵۶

همه نوع بیمه

عمر - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان تلفن ۲۴۸۷۰
دفتر بیمه پرویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۶۹۰۸۰-۴۹۳۱۴
شادی نماینده بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی
۳۰۴۲۶۹-۳۱۹۴۶

آقای مهران شاهگل دیان : خیابان سوم اسفند شماره ۹۴
مقابل شعبه پست - تلفن ۴۹۰۰۴

دفتر بیمه پرویزی	خرمشهر	خیابان فردوسی
« « «	شیراز	سرای زند
« « «	اهواز	فلکه ۲۴ متری
« « «	رشت	خیابان شاه
آقای هانری شمعون	تهران	تلفن ۶۲۳۲۷۷
«	اطف الله کمالی	« ۶۱۳۲۳۲
«	رستم خردی	« ۶۰۲۹۹

ایرانول البرز
H.O.D

برای موتورهای
بنزینی

ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
سوپرشارژ و ممتاز برای
دیزلهای غیر سوپرشارژ



ایرانول الموند

مرغوب برای دیزلهای
غیر سوپرشارژ و ممتاز
برای موتورهای بنزینی